

در باره انتخابات ریاست جمهوری ایران

مصاحبه مهدی فلاحی با مهرداد درویش پور و اکبر گنجی در تلویزیون
صدای آمریکا

{youtube height="380"}tgoF76PzUAW{/youtube}

انتخابات ریاست جمهوری و نعل وارونه رژیم



بخش اول

تقریباً روزبه

معنا و محدوده مفهوم علط انداز انتخابات آزاد نیز چیزی جز برسمیت
شناختن سهم و حق سایر باندهای متعلق به نظام در ساخت قدرت نیست.
البته این سناریو پرده های بعدی نیز دارد که در طی ماه های مانده
به انتصابات بروی صحنه خواهد آمد. رویدادهای بعدی روشن خواهد کرد
که حضرات این بار کدام دست آموز مطمن را و به چه شیوه ای
برخواهند کشید و آیا قادرند درست به هدف بزنند یا نه؟

رویکرد ها و رویدادهای روزهای اخیر در صحنه سیاسی ایران از آن جهت
که به صف آرائی ها و سمت و سوی تحولات درونی رژیم در طی چند ماه
باقی مانده به انتصابات ریاست جمهوری، شفافیت بیشتری می دهد

دارای اهمیت است. چرا که در طی آن سناریوی "انتخاباتی" ریاست جمهوری توسط باند حاکم کلید خورد و خطوط اصلی آن چه که به عنوان پرده اول این سناریو در اتاق فکر و فرمان (بخوانید اتاق جنگ) بارگاه ولایت فقیه و ذوب شدگان در آن ساخته و پرداخته شده بود، وارد فاز عملیاتی شد:

از خود خامنه ای که با سخنانی تند و تهدید آمیز جهت حمله و فرمان آتش را صادر کرد، تا سرداران و نمایندگان و کارگزاران ولی فقیه در سپاه و بسیج و نیروهای انتظامی، و از جنتی و امامان جمعه مجیزگو تا نمایندگان بله قربان گوی مجلس شورای اسلامی و مجلس خبرگان، و از کیهان تا سایربوق های تبلیغاتی برای معرکه گردانی و ایجاد فضای رعب و وحشت یک به یک نقش مقرر خود را ایفاء کردند: جنتی که گویا صندلی مادام العمری ریاست شورای نگهبان را در تیول خود دارد در کسوت سخن ران نماز جمعه ورله کننده دستورالعمل های بولتن های محرمانه، با گردن کلفت خواندن رفسنجانی و تهدید شکست خورده های سیاسی مستحق اعدام و حمله به ساکتین در برابر فتنه، هزینه گزافی را که مدافعان "انتخابات آزاد" باید بابت سهم خواهی در قدرت به پردازند، به آن ها یادآورش و امام جمعه دیگر (احمد خاتمی) طرح مجدد "انتخابات آزاد" پس از سخنان خامنه ای را دشمنی و ضدیت آشکار با ولایت فقیه نامید. مضحک تراز همه مجلسیان زبون و سرسپرده بارگاه خامنه ای بودند که با انتشار بیانیه ای علیه انتخابات آزاد، به تمامی چهره ها و خواصی که از آن دم زنند هشدار می دهند که از عاقبت فتنه گران عبرت بگیرند و بدانند که ملت ما با هیچ کس عقد اخوت نبسته است. کیهان که به عنوان رله کننده دستورالعمل های دکه شده خامنه ای و دستگاه های اطلاعاتی-امنیتی شهرت دارد، با تیرتا کی حرمت دارند؟ می نویسد:

خامنه ای حجت را تمام کرد و نمی شود در جبهه دشمن ایستاد و حرف او را زد و خودی قلمدادش! با تکرار نمی توان حرمت و احترام گذشته را حفظ کرد. سپس با گریز به صحرای کربلا و اشاره به شکستن گردن فتنه گران توسط مولاعلی، به کسانی که از حرمت خود بد فهمی دارند هشدار می دهد که با غفلت های پیاپی خود برای اغیار و نامحرمان حاشیه امن می سازند و برای آن ها مجال خیانت فراهم می کنند...

نخ نماشدگی

خلاصه آن که از این پس بکاربردن واژه "انتخابات آزاد" به عنوان کلید واژه توطئه دشمن، همراهی با آن تلقی می شود و بقول آن نکته

گو، دهانت را می بویند تا مگر سخنی از آزادی انتخابات گفته باشی!

بی تردید حنای این نوع سناریوسازی ها و رمزگشائی ها بی رنگ شده و بقدرکافی مضحک و نخ نما هستند و کمتر کسی را می تواند بفریید، و البته قبل از هر چیز نشانه افلاس فکری و به اصطلاح تنگ آمدن فافیه توسط بافندگان آن است. با اندکی دقت معلوم می شود که یکسان انگاری میدان جنگ و میدان انتخابات، اساس این نوع سناریونویسی ها را تشکیل می دهد. مطابق این کپیه برداری، شعار "انتخابات آزاد" ابزاری هم چون پهباد دشمن می ماند که به آسمان کشور تجاوز کرده و برفرازمرزهای آن به پرواز درآمده است، اما غافل از آن که دلیران خداجوی سپاه آن را از همان لحظه ورود تحت نظر و کنترل گرفته و سرانجام وادار به فروداجباری کرده و اقدام به پیاده کردن قطعات و رمزگشائی از آن می کنند (بگذریم از نیمه دوم داستان مبنی بر دوباره سرهم بندی کردن و مهرجمهوری اسلامی زدن به آن!). طبیعی است وقتی که مسئولیت قابلیت قابلگی انتخابات، اعم از برگزاری و مهندسی آراء و کاندیدها و حفظ امنیت و مقابله با اعتراضات احتمالی رسماً به سپاه پاسداران و ابواب جمعی آن محول می شود، انتظاری بیش از این نباید داشت. مدت هاست که تدارک و برگزاری انتخابات برای رژیم به یک دغدغه صرف امنیتی تبدیل شده است. باری، به تصویرکشیدن شباهت های ذاتی بین انتخابات آزاد و پهبادهای دشمن در نزد این سرامدان ابله تاریخ را باید به دست کاریکاتورست ها سپرد. برطبق شعورمتعارف، در زمانه ما مشکل بتوان حکومتی حتی از تبارمستبدین یافت که علناً خود را مخالف انتخابات آزاد اعلام کند، مگر آن که به آخرین مرحله انحطاط و استخوانی شدن یعنی زوال عقل رسیده باشد. صرفنظر از بلاهت بی پایانی که در منطق "هرآن چه که دشمن گفت و یا خوشش آمد عکس اش درست است و باید وارونه آن را عمل کرد" موج می زند، در وراء رانده شدن به چنین ورطه ای، نوعی اجبار هم وجود دارد و وقتی صورت می گیرد که حکومت از یکسو با خشم و بی اعتمادی بخش عظیمی از شهروندان مواجه شده باشد و از سوی دیگر شعار "انتخابات آزاد"، مدعیان حی و حاضری در صحنه سیاسی داشته باشد که حتی دادن شعارمفت و صدمن یک سنار هم به سود رقبا تمام شود. روشن است که چنین عارضه ای به معنی مرگ سیاسی است، گرچه هنوز ممکن است معادل مرگ فیزیکی نباشد و از قضا درست بهمین دلیل، یعنی فاصله بین مرگ سیاسی و مرگ فیزیکی، استخوانی شدن حکومت برای هستی و سلامت جامعه، پدیده بس خطرناکی محسوب می شود.

به هر حال آن چه که در این جا مدنظر است ترسیم خطوطی از وضعیت درآستانه برگزاری انتصابات دوره ۱۱ ریاست جمهوری در طی ۵ ماه

پرتنش است. در این رابطه نگاهی داریم تیتروار به شماری از ویژگی های این پروژه و پی آمدها آن:

الف- نخستین ویژگی این پروژه وارونگی و فراافکنی حاکم برآن است. اسم رمز واقعی آن برگزاری انتخابات صد درصد بهداشتی و باصطلاح مهندسی شده است که با "شعار انتخابات آزاد به مثابه کلید واژه توطئه دشمن" پوشش داده شده است. پروژه ای که قرار است که اولاً راه را برهرگونه امکان گشوده شدن روزنه ای برای رخنه امواج اعتراضی متراکم در آن سوی دیوار قدرت به درون شکاف های قلعه قدرت و خطر بهم ریختن بساط خیمه نظام به بندد. و ثانياً مانع دست اندازی و سهم خواهی رقبای رنگارنگ در قلمرو قدرت انحصاری باند بالادست باشد. و همه این هیاهوها درشرایطی است که رقباء خواهان سهم در قدرت تا آن حد ناتوانند که تاکنون حتی نتوانسته اند نشستی برای تدوین رویکرد خود در قبال انتخابات برگزارکنند و دیدیم که درپی تهدیدهای اخیر اصلاح طلبان مرعوب، حتی اجازه نیافتند که نشست از قبل تعیین شده خود را برگزارکنند. علاوه براین، اصلاح طلبان نیز به نوبه خود از جنبش ۸۸ و خطر فراروی آن از چهارچوب نظام، درس آموخته و حول ضرورت کنترل جنبش در چهارچوب قانون اساسی اتفاق نظردارند. با این همه در اتخاذ تاکتیک نسبت به انتخابات دچارچند دستگی هستند: گروهی از آن ها با وجود آن که باصطلاح ازسوی حاکمیت نامحرم تلقی می شوند و کورسویی از چراغ سبز مشاهده نمی کنند، به بهانه کنشگری سیاسی و حذف نشدن از صحنه سیاست خواهان مشارکت در "انتخابات" خودی ها، ولو آن که "آزاد" هم نباشد و آبی برای آن ها گرم نکند هستند. کسانی چون عبدالله نوری و لاری و عبیدی و نیز تقی رحمانی از ملی-مذهبی ها و مقیم درخارج کشور به عناوین کشداری چون "سالم بودن" شمارش آراء صندوق و نظایرآن براین نظرند. متأسفانه برخی از نیروهای اپوزیسیون و از جمله نیروهای "چپ-رفرمیست" نیز باردیگر فیلشان یاد هندوستان کرده و به سمت وسوی همین سراپرده غش کرده اند! و کسانی که شرایط را برای حضورانتخاباتی مناسب نمی بینند و آن را صرفاً در حکم گرم کردن تنورانتخاباتی باندحاکم می پندارند و بالأخره کسانی چون خاتمی که در میانه این دو مشغول چرتکه انداختن سود و زیان و رصد کردن اوضاع و لابی گری هستند تا بلکه در انتهای تونل نورامیدی دیده شود و آن ها بتوانند با وجدان آسوده تری به پای صندوق های رأی بروند. ضمن آن که گوشه چشمی هم به موسوی و کروبی دارند تا به محض مشاهده نشانه مثبتی از سوی آن ها، راه مشارکت را پیگیرانه تردنبال کنند.

ب- از دیگر مشخصات این رویکرد صراحت کلام در انجام کودتای انتخاباتی و مهندسی آن است.

اگر آن‌ها در گذشته برای حفظ ظاهرهم شده سعی می‌کردند نقش سپاه و نیروهای امنیتی و اطلاعاتی را در مهندسی "انتخابات" منکرشوند و حتی طرح چنین ادعائی از مصادیق بارز اتهام مخالفان محسوب می‌شد، این بار تعارفات را کنارنهاد و خود صراحتاً از مهندسی انتخابات توسط سپاه و وظیفه ذاتی آن سخن می‌گویند و سپاه هم از هم‌اکنون آستین‌های خود را برای انجام این وظیفه خطیر بالا زده است.

پ- یکی دیگر از ویژه گی‌های وضعیت کنونی تنزل کامل جایگاه خامنه‌ای به عنوان ولی فقیه به یکی از باندهای قدرت- باند فرادست- است. باین ترتیب قدرت مطلقه ولی فقیه مندرج در قانون اساسی توسط بانندی از طبقه سیاسی حاکم به گروگان گرفته شده است. به موازات چنین روندی شاهد بی‌خاصیت شدن کامل "فصل الخطاب" بودن رهبری هستیم، چنان‌که علیرغم حجم تهدیدها و ثناگوئی‌های بادمجان دورقاب چین‌ها از سخنان خامنه‌ای درمذمت کاربرد واژه انتخابات آزاد و در اصل هرگونه سهم‌خواهی، بلافاصله شاهد واکنش‌ها و صداهای مخالف بودیم. نخستین صدای مخالف از درون زندان توسط تاج زاده بود که پیام می‌داد مرعوب سخنان رهبرنشوید و کمپین "انتخابات آزاد" برپا کنید. رفسنجانی گردن کلفت و مستحق اعدام نیز نیز خود را از تک و تا نیانداخت و هم‌چنان از انتخاب آزاد و دولت وحدت ملی و شورای فقاقت دم زد و این‌که خمینی بدلیل عدم انحصار قدرت دستور انحلال حزب پرنفوذ جمهوری اسلامی را داد. خاتمی هم با تأخیری چند روزه برهمان مواضع پیشین پای فشرد و انتخابات آزاد را انتخاباتی دانست که مهندسی نشده باشد. اما در این میان واکنش عسکراولادی از باصطلاح استوانه‌های نظام و چهره‌های شاخص اصول‌گرایان سنتی و ذوب شده در نظام ولایت، که باید از آن به عنوان وصیت سیاسی وی نام برد، تازگی و صراحت بیشتری درکوک کردن سازمخالفت داشت؛ او درسیمای یکی از اعضای هیأت منصفه و به عنوان نظرفردی خود و کسی که حق دارد به عنوان یک شهروند نظرش را بگوید، از موسوی و کروبی به عنوان برادران عزیزی نام برد که آن‌ها را مجرم نمی‌داند و از کلیت عملکرد رؤسای جمهوری سابق و این‌که نظام بی‌تاریخ دوام نخواهد آورد دفاع کرد. او هم چنین گفت کسانی چون رفسنجانی و کروبی و... را مفت بدست نیاورده ایم که مفت از دست بدهیم. سخنانی که البته بازتاب وسیعی داشت و با خشم شدید و روبه‌گسترش شماری از سردمداران رژیم و سرسپردگان بارگاه ولایت و حتی برخی از یاران هم‌حزبی خود مواجه شد ولی باعث نشد که سخنان خود را پس بگیرد.

درستور بعدی به معنا و علت چنین رویکردی از سوی یکی از سران مهم اصول گرایان موسوم به سنتی خواهیم پرداخت.

ت- تحولات فوق نشان می دهد که شترحذف این بار برآن است تا درب خانه (بخشی از) اصول گرایان سنتی که گویا به قدرکافی صاحب بصیرت و ذوب در ولایت نیستند زانوبزنند. از قرارمعلوم بیماری خوره (خود خوارگی) این بار به قسمت حساس دیگری از بدن بیمارحمله کرده و قربانیان جدیدی را می طلبد. رژیم جمهوری اسلامی برای تأمین یکدستی و به عقب انداختن مرگ محتوم خویش چاره ای جز جراحی مداوم اندام پیرو نزار خود ندارد. با این وجود سودای دست یابی به یک دستی هم چون آب نما جلوتراز وی گام برمی دارد و دیری نمی پاید که بازتکثیرسلول های سرطانی باسرعتی بیش از گذشته شروع شده و بیمار را در برابر مخاطرات و جراحی خطرناک تری قرارمی دهد. با این همه پایانی برای از کارافتادن گردونه حذف متصورنیست.

بهرحال اکنون رژیم به نقطه ای رسیده است که حتی حضورسیاسی کسانی چون عسکراولادی ها پس ازده ها سال خدمت تمام عیار به نظام را در ساخت قدرت برنمی تابد و او و امثال او را به تلویح و یا به تصریح خائن اعلام می کند و به تهدید و افشاگری اش می پردازد. پرسش آن است که مبنای حادث شدن چنین شکاف و چالشی در مقطع کنونی چیست؟ درپاسخ به این سؤال باید به چند نکته اشاره کرد: اول آن که عسکراولادی گرچه رسماً اظهارداشته است که دارد مواضع فردی خویش را به عنوان یک شهروند ابرازمی دارد وحتی اگر یارانش بخواهند حاضر به کناره گیری از مؤتلفه است. اما برکسی پوشیده نیست که جایگاه او به لحاظ سابقه و موقعیتش درمیان اصول گرایان و حزب مؤتلفه و ساختارقدرت فراتر از یک فرداست و بازتاب دهنده نارضایتی لااقل بخش مهمی از اصول گرایان سنتی از وضعیت موجود است. این جریان دارای پایگاه اجتماعی در میان روحانیت و بازار و مساجد و نمازجمعه ها و درساختارقدرت و سایرتریبون هاست. چنان که در انتخابات نمایندگان مجلس اسلامی توانست از رقبای خویش پیشی گیرد و درمجلس هم حدادعادل نماینده نظرکرده رهبری را کناربزند و خیز آن ها برای استیضاح و برکناری احمدی نژاد توسط مجلس اسلامی نیزبارها توسط خامنه ای در نیمه راه متوقف شد. از این رو بروزچنین چالشی در ساختارقدرت، فی نفسه واقعه مهمی بوده و دارای پی آمدهای درخوری است.

دوم آن که اصول گرایان سنتی و بطور اخص حزب مؤتلفه اسلامی در شرایطی که عمر دولت دهم و برکشیده توسط رهبری و سپاه روبه پایان است و با کارنامه منفی و معضلات انباشته شده برای کشور و دولت بعدی، و با توجه به تنش بین احمدی نژاد و رهبری و سپاه، سودای

تصاحب قوه مجریه را درسرمی پرورانند و برآنند که بجای عناصرناشناخته و غیرقابل اعتماد باید از عناصرشناخته شده و دارای پیشینه روشن و تعهدات حزبی و... سود جست. در مقابل خامنه ای تمایلی به قبضه قدرت مجریه توسط این طیف نداشته و علیرغم برکشیدن احمدی نژاد به ریاست جمهوری و حمایت بیدریغش از وی و لاجرم داشتن مسؤولیت مستقیم و اصلی در بوجود آوردن وضعیت وخامت باری که کسی حاضر به پذیرش مسؤولیت آن نیست، با فراربه جلو برآن است که هم چون گذشته رأسا رئیس جمهوری کارگزار و سربرفرمانی را برگزینند. چکیده آن چه را که او و سپاهیاناش درمورد معضلی به نام احمدی نژاد و منحرفان مورد بحث و جمع بندی قرار داده اند، از سوی علی سعیدی نماینده خامنه ای در سپاه چنین تلخیص شده است: "درانتخابات بعدی باید درست به هدف زد و رئیس جمهوری را انتخاب کرد که که آرمان های رهبری را دنبال کند و میز و صندلی و فشار او را عوض نکند" چنانکه ملاحظه می شود، در این رویکرداصل گزینش رئیس جمهور توسط بارگاه ولایت بدون خدشه است و اگراشتباهی هم صورت گرفته باشد در محدوده مصداق ها و گزین فرد بوده است. ازهمین رو تا آنجا که به تصمیم و توان این باند مسلط برساختارقدرت مربوط می شود همان سیاست نصب کارگزاراجرائی یعنی رئیس جمهوری سرسپرده در نظر و عمل نسبت به فرامین رهبری باید بهرقیمت، از صندوق های رأی بیرون کشیده شود. سناریوی انتخابات براساس همین راهبرد تنظیم شده و دلیل عمده منازعات بالائی ها درمقطع کنونی نیز برهمین اساس و درهمین چارچوب سهمی خواهی ها قراردارد. معنا ومحدوده مفهوم علط اندازانتخابات آزاد نیز چیزی جزبرسمیت شناختن سهم و حق سایرباندهای متعلق به نظام در ساخت قدرت نیست. البته این سناریو پرده های بعدی نیزدارد که درطی ماه های مانده به انتصابات بروی صحنه خواهد آمد. رویدادهای بعدی روشن خواهد کرد که حضرات این بار کدام دست آموز مطئمن را و به چه شیوه ای برخواهند کشید و آیا قادرند درست به هدف بززند یا نه؟ ناتمام

۱۳۹۱-۱۱-۰۲ / ۲۱-۰۱-۲۰۱۳

[/http://taghi-roozbeh.blogspot.com](http://taghi-roozbeh.blogspot.com)

آیا خامنه‌ای مخالف اعدام مارکسیست‌ها بود؟

ایرج مصداقی



آنچه آیت‌الله منتظری از مخالفت خامنه‌ای با اعدام مارکسیست‌ها می‌گویند بیشتر حاکی از دودوزه بازی خامنه‌ای است تا مخالفت با این کشتار. اول تاریخ گفتگوی خامنه‌ای با آیت‌الله منتظری مشخص نیست تا معلوم شود این مخالفت پس از پایان قتل‌عام زندانیان مارکسیست است و یا در دوران کشتار آن‌ها. چون کشتار آن‌ها با چنان سرعتی پی گرفته شد که عملاً فرصتی برای ابراز چنین مخالفت‌هایی و چنین دیدارهایی نبود. در واقع قتل‌عام زندانیان مارکسیست بیشتر در همان سه روز اول یعنی از پنجم تا هشتم شهریور صورت گرفت.

جعلیات انتشار یافته از سوی سایت «بازتاب» موضوعی را به اثبات می‌رساند که تاکنون مسئولان رژیم از پذیرش آن طفره رفته بودند و آن مسئولیت سران رژیم در کشتارهاست. حتی اگر خبر جعلی سایت بازتاب را بپذیریم این به منزله‌ی آن است که سران رژیم در مورد کشتارها تصمیم می‌گرفته‌اند و تنها پای مقامات قضایی و امنیتی نظام در میان نیست و مسئله‌ی تصمیم‌گیری جمعی و طبعاً مسئولیت جمعی در میان است. ۲۴ سال از کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ می‌گذرد. آمران و عاملان این کشتار هر یک به نوعی تلاش می‌کنند دامان خود را از این جنایت مبرا جلوه دهند. هرچه به فروپاشی نظام و امکان بررسی این جنایت در یک دادگاه ملی یا بین‌المللی نزدیک شویم این گونه تلاش‌ها سرعت بیشتری به خود خواهند گرفت و بسیاری از عوامل اجرایی این جنایت نیز تلاش خواهند کرد خود را مخالف آن قلمداد کرده و یا حداکثر مأمور و معذور معرفی کنند.

سایت بازتاب در گزارشی با عنوان «چگونه آیت‌الله خامنه‌ای مانع اعدام هزاران مارکسیست و توده‌ای شد؟» تلاش نموده است تا چهره‌ی موجهی به خامنه‌ای بخشیده و «مارکسیست‌ها و توده‌ای‌ها» را وام‌دار او معرفی کند. ظاهراً این سایت از افرادی که جانشان را مدیون خامنه‌ای هستند یعنی وابستگان به سازمان‌های «چریک‌های فدایی خلق، حزب توده و ...» طلب یاری هم دارد! پرویی را می‌بینید؟ بازتاب در خبری که ادعا می‌کند از «منبع آگاهی» کسب کرده آورده

است:

«با گذشت ربع قرن از تابستان سال ۱۳۶۷ و طرح مسایل مختلف درباره این موضوع، خبرنگار «بازتاب» به ناگفته هایی درباره جلوگیری از اعدام زندانیان مارکسیست و چپ در این سال دست یافته است. یک منبع آگاه در این باره به خبرنگار «بازتاب» گفت: پس از صدور حکم تشکیل محاکم سه نفره در سال ۱۳۶۷ برای اعضای سازمان مجاهدین خلق (منافقین)، افرادی که این حکم را از امام دریافت کرده بودند، توانستند حکم مشابهی را در مورد اعضای سازمان‌های چپ و مارکسیستی اعم از چریک‌های فدایی خلق، حزب توده و... دریافت کنند.

با آگاهی وزیر وقت اطلاعات، حجت‌الاسلام ری‌شهری از این موضوع، گزارشی به امام خمینی ارائه گردید و ایشان پس از دریافت این گزارش، حکم را متوقف و موضوع را جهت تصمیم‌گیری نهایی به مجمع تشخیص مصلحت ابلاغ کردند.

مجمع تازه تاسیس تشخیص مصلحت که در آن دوره به ریاست رییس‌جمهور تشکیل می‌گردید و از اعضای معدودی تشکیل می‌شد، به این موضوع رسیدگی کرد.

در جلسه این مجمع که در دفتر آیت‌الله خامنه‌ای تشکیل گردید، ایشان پس از طرح موضوع با صراحت و شدت با این اقدام مخالفت کرده در سخنان صریح و تندی به مخالفت با این رویه می‌پردازد و بر اساس این نظر آیت‌الله خامنه‌ای و حمایت رییس وقت مجلس شورای اسلامی و سایر اعضا از این نظر، موضوع اعدام‌های زندانیان چپ که تعدادشان به هزاران نفر بالغ می‌شد، منتفی گردید.

این که چرا در شرایط اخیر «منبع آگاه» و سایت «بازتاب» که به هاشمی رفسنجانی نزدیک است و مواضع او را تبلیغ می‌کند به این موضوع که خط قرمز نظام است پرداخته و می‌کوشند به خامنه‌ای چهره‌ی مطلوبی ببخشند موضوع این نوشته نیست که در جای خود بایستی به آن پرداخت.

پاسخ به جعلیات «بازتاب» را یکبار در مقاله‌ای تحت عنوان «مروری بر روایت هاشمی رفسنجانی از پایان قتل‌عام ۶۷ و اطلاعات ارائه شده از سوی دادستانی» به تاریخ ۲۵ مرداد ۱۳۹۰ دادم که در زیر مروری دوباره به آن خواهم داشت. اما قبل از این که به موضوع فوق اشاره کنم ذکر این نکته لازم است که جعلیات انتشار یافته از سوی سایت «بازتاب» موضوعی را به اثبات می‌رساند که تاکنون مسئولان رژیم از پذیرش آن طفره رفته بودند و آن مسئولیت سران رژیم در کشتارهاست. حتی اگر خبر جعلی سایت بازتاب را بپذیریم این به منزله‌ی آن است که سران رژیم در مورد کشتارها تصمیم می‌گرفته‌اند و تنها پای مقامات قضایی و امنیتی نظام در میان نیست و مسئله‌ی تصمیم‌گیری

جمعی و طبعاً مسئولیت جمعی در میان است.

دستور کار جلسه‌ی مجمع تشخیص مصلحت در تاریخ ۵ مهرماه ۱۳۶۷
اصولاً موضوع جلسه‌ی مزبور به هیچ وجه در ارتباط با زندانیان چپ یا مارکسیست و توده‌ای نبود که خامنه‌ای موافق باشد یا مخالف. در تاریخ فوق پروژهای قتل‌عام زندانیان سیاسی مجاهد و کمونیست پایان پذیرفته بود اما عده‌ای در میان حکام شرع اوین اصرار به ادامه‌ی آن داشتند. تأمل در خاطرات انتشار یافته‌ی رفسنجانی از جلسه‌ی یاد شده تردیدها را بر طرف کرده و موضوع را روشن می‌کند.
در خاطرات هاشمی رفسنجانی از روز ۵ مهرماه ۱۳۶۷ در ارتباط با ادامه‌ی قتل‌عام زندانیان آمده است: «جلسه مجمع تشخیص مصلحت رفتم. در مورد مجازات ضد انقلاب مذاکره شد. امام تصمیم را به مجمع محول کرده اند. قرار شد مطابق معمول قبل از حوادث اخیر عمل شود. وزارت اطلاعات چنین نظری داشت و قضات اوین، نظر تندتری داشتند» نکته حائز اهمیت آن که رفسنجانی خبر می‌دهد که پس از پایان جلسه‌ی مجمع تشخیص مصلحت، جلسه‌ی سران قوا در حضور خمینی برگزار می‌شود.

پایان دفاع، آغاز بازسازی صفحه‌های ۳۲۸ و ۳۲۹

قتل‌عام زندانیان سیاسی در تاریخ ۵ مرداد ۱۳۶۷ با فتوای خمینی در ارتباط با کشتار مجاهدین در زندان اوین و روز هشتم مردادماه در زندان گوهردشت و دیگر شهرستان‌ها آغاز شد. این قتل‌عام در ارتباط با مجاهدین در زندان گوهردشت روز ۲۵ مردادماه به پایان رسید اما در اوین همچنان ادامه یافت.

در روز ۵ شهریور ۱۳۶۷ قتل‌عام زندانیان کمونیست در زندان‌های گوهردشت و اوین شروع شد. دامنه‌ی این اعدام‌ها در همان ابتدا هم به شهرستان‌ها کشیده نشد و فقط اوین و گوهردشت را دربر گرفت. در زندان گوهردشت چند زندانی مجاهد از جمله مصطفی مردانی، علی اصفهانی، سید حسن خوانساری، حسین صادقی‌بیگی و ... نیز با زندانیان کمونیست در شهریور ماه اعدام شدند. اما در زندان اوین تعداد زیادی از زندانیان مجاهد در شهریورماه اعدام شدند.

قتل‌عام زندانیان سیاسی اعم از مجاهد و کمونیست در تاریخ ۱۳ شهریورماه ۱۳۶۷ به پایان رسید و زندان آهسته آهسته به روال عادی برگشت و کسانی که از قتل‌عام جان به در برده بودند در بندهای اوین و گوهردشت همگی در کنار هم جای داده شدند.

آنچه رفسنجانی روایت می‌کند و امروز سایت بازتاب با اشاره به آن تلاش می‌کند دامن خامنه‌ای و رفسنجانی را از کشتار ۶۷ پاک کند مربوط به جلسه‌ای است که بیست و سه روز پس از پایان کشتار زندانیان

سیاسی مجاهد و کمونیست برگزار شد. توجه داشته باشید در تاریخ فوق نزدیک به ۴۰۰ زندانی کمونیست که اسامی همه‌ی آنها را با تفکیک وابستگی گروهی‌شان در کتاب «رقص ققنوسها و آواز خاکستر» آورده‌ام به دار آویخته شده بودند. همچنین در تاریخ فوق صدها عضو سازمان فدائیان اکثریت و حزب توده و به ویژه اعضای دفتر سیاسی و کمیته‌ی مرکزی حزب توده قتل‌عام شده بودند. در آدرس زیر مقاله‌ای که در ارتباط با قتل‌عام شدگان توده‌ای نوشته‌ام قابل دسترس است .

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-۴۰۱۲۹.html>

موضوع جلسه هم ربطی به «اعدام هزاران مارکسیست و توده‌ای» چنانچه سایت بازتاب ادعا می‌کند نداشت که خامنه‌ای بخواهد مانع اعدام آنها شود.

ظاهراً پس از توقف ماشین کشتار، بین نهادهای مختلف تصمیم‌گیرنده در مورد ادامه‌ی پروژه‌ی قتل‌عام زندانیان سیاسی اختلاف نظر شدید وجود داشته و از آنجایی که «شرعاً» و «قانوناً» توافق بین‌شان حاصل نمی‌شود موضوع از طرف ری‌شهری سازمانده اصلی کشتار برای تعیین تکلیف نهایی به «ولی امر مسلمین» یعنی خمینی احاله می‌شود که قتل‌عام بر اساس فرمان وی صورت گرفته بود. خمینی نیز مجمع تشخیص مصلحت را مأمور رسیدگی به این امر می‌کند تا با در نظر گرفتن «مصلحت» نظام در مورد کشتار زندانیانی که از قتل‌عام جان به در برده بودند تصمیم‌گیری کند.

این «مجمع» در ۱۷ بهمن ۱۳۶۶ طی فرمانی از سوی خمینی با حضور سیدعلی خامنه‌ای، اکبر هاشمی رفسنجانی، عبدالکریم موسوی اردبیلی، محمدرضا توسلی، محمد موسوی خوئینی‌ها و میرحسین موسوی، سیداحمد خمینی و اعضای شورای نگهبان متشکل از محمد امامی‌کاشانی، محمد مؤمن، محمد محمدی گیلانی، احمد جنتی، محمد یزدی، ابوالقاسم خزعلی، و وزیر مربوط به معضلی که پیش آمده بود تشکیل شده بود.

خمینی در حکم خود برای تشکیل این «مجمع» تأکید کرده بود: «در صورتی که بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان شرعاً و قانوناً توافق حاصل نشد» رأی اکثریت این مجمع با استفاده از نظر «کارشناسان» و مشورت‌ها مورد عمل قرار گیرد.

نظر به اهمیت تصمیم‌گیری در مورد زندانیان جان‌به‌دربرده از قتل‌عام ۶۷، خمینی برخلاف حیطه‌ی وظایف مجمع تشخیص مصلحت نظام که در فرمان تأسیس «مجمع» روی آن تأکید کرده بود، تصمیم‌گیری در مورد ادامه‌ی کشتار زندانیان سیاسی را نیز به عهده‌ی این مجمع می‌گذارد تا به قول خودش نظر «کارشناسان» و «مصلحت» نظام نیز مورد توجه قرار گیرد.

بر اساس روایت هاشمی‌رفسنجانی، «کارشناسان» وزارت اطلاعات که طراح

و برنامه‌ریز قتل‌عام زندانیان سیاسی بودند، با توجه به کشتار عظیمی که صورت گرفته بود، نتایج حاصله را کافی دانسته و خواهان توقف کشتار و بازگشت به شرایط پیش از قتل‌عام می‌شوند و حکام شرع اوین که شامل حسینعلی نیری، ابراهیم رئیسی، غلامحسین رهبرپور، علی مبشری، ابوالقاسم رامندی، حقانی، غلامحسین محسنی‌اژه‌ای، علی رازینی، علی یونسی و دادیاران زندان ناصریان (قاضی مقیسه)، قاضی حداد (حسن زارع دهنوی) و ... هستند پس از مواجه شدن با سکوت جامعه جهانی در مورد این قتل‌عام، بدون در نظر گرفتن تبعات این کشتار بیرحمانه، بر روی اعدام باقیمانده‌ی زندانیان سیاسی پافشاری می‌کنند تا به قول خودشان برای همیشه شرشان کنده شود.

در جلسه‌ی فوق‌بنا به حکمی که خمینی برای تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام صادره کرده بود محمدی‌ری‌شهری طراح قتل‌عام و وزیر اطلاعات یعنی «وزیر مربوط به معضلی که پیش آمده بود» هم شرکت داشت. این احتمال هست که افرادی مانند ولایتی وزیر امور خارجه نیز در نشست فوق‌به‌عنوان «کارشناس» حضور داشته باشند.

طبق روایت فوق، مجمع تشخیص مصلحت نظام در روز پنجم مهرماه ۱۳۶۷ یعنی بیست و سه روز پس از توقف کشتار زندانیان، نظر تخصصی «کارشناسان» وزارت اطلاعات در مورد «مجازات ضدانقلاب» را پذیرفته و فرمان پایان قتل‌عام را می‌دهد. در یک کلام خامنه‌ای و رفسنجانی مانع اعدام کسی نمی‌شوند بلکه نظر «کارشناسان» وزارت اطلاعات یعنی برنامه‌ریزان کشتار را می‌پذیرند.

بدون شک در جلسه‌ی سران قوا که در حضور خمینی پس از پایان جلسه‌ی مجمع تشخیص مصلحت برگزار می‌شود راجع به مسئله قتل‌عام، ابعاد آن و دلایل پایان کشتار به خمینی توضیح داده شده است که رفسنجانی از گزارش آن صرف‌نظر می‌کند.

هاشمی رفسنجانی بدون آن‌که متوجه باشد به عنوان اولین نفر پس از آیت‌الله منتظری، اعتراف می‌کند که موضوع قتل‌عام ۶۷ تنها منحصر به زندانیان مجاهد نبوده و طبق فرامین خمینی «ضدانقلاب» را بصورت عام در بر می‌گرفته و عاقبت نیز خمینی تصمیم‌گیری در مورد ادامه‌ی «مجازات ضدانقلاب» و باقیمانده‌ی آنان را به عهده‌ی این مجمع می‌گذارد. چنانچه قرار بود مجمع تشخیص مصلحت در مورد جان‌به‌دربرندگان مجاهد تصمیم‌گیری کند قطعاً رفسنجانی به جای عنوان «ضدانقلاب» از «منافقین» استفاده می‌کرد.

تصمیم‌گیری در مورد «مجازات ضدانقلاب» با روایات گوناگون سردمداران رژیم و ادعاهای پیشین رفسنجانی که مدعی بود خمینی پس از عملیات فروغ جاویدان، فرمان مجازات زندانیان مجاهدی که قصد توطئه و پیوستن به مجاهدین را داشتند صادر کرده در تضاد است.

با این^۱ که مجمع تشخیص تصویب کرده بود که در ارتباط با «مجازات ضدانقلاب مطابق معمول قبل از حوادث اخیر عمل شود» اما این دستورالعمل پس از پایان قتلعام در ارتباط با زندانیان مجاهد اجرا نشد و احکام این دسته از زندانیان به شدت افزایش یافت. برای مثال جرائمی که تا پیش از کشتار ۶۷ بین ۳ سال تا ۸ سال محکومیت در پی داشتند به یکباره به اعدام تبدیل شدند. بسیاری از زندانیان آزاد شده‌ای که پس از این تاریخ دوباره در ارتباط با مجاهدین و یا تلاش برای خروج از کشور دستگیر شدند بر اساس حکم خمینی اعدام شدند. بسیاری بدون آن که ارتباط خاصی داشته باشند ربوده شده و به قتل رسیدند.

روایت زندانیان از تحولات مهرماه ۱۳۶۷

در کتاب «تمشک‌های ناآرام» جلد سوم از مجموعه‌ی «نه زیستن نه مرگ» به تحولاتی که پس از پایان قتلعام ۶۷ و به ویژه در اواخر شهریور و اوایل مهرماه ۱۳۶۷ در زندان گوهردشت صورت گرفته اشاره کرده‌ام که نشان‌دهنده‌ی تدارک رژیم برای ادامه‌ی کشتار در زندان بوده است. اشاره‌ی رفسنجانی به تصمیم‌گیری مجمع تشخیص مصلحت در روز ۵ مهرماه ۱۳۶۷ به روشنی دلیل تحرکات فوق در زندان را نشان می‌دهد.

در خاطراتم از اواخر شهریور ۶۷ آورده‌ام:

۱- «شب‌هنگام کلیه‌ی بچه‌های بند را صدا زده و در راهرو زندان و محوطه‌ی فرعی سالن ۱۵ نگاه داشتند. افراد یکی-یکی به اتاقی برده شده و لشگری (معاون امنیتی و انتظامی زندان) و چند پاسدار، با آن‌ها به سؤال و جواب‌های معمول در زندان می‌پرداختند. هر کس تحلیلی داشت ولی هیچ کس خوش‌بین نبود. فکر می‌کردیم می‌خواهند فضای اعدام را نگاه دارند و یا واقعاً قصد تکمیل پروژه را دارند. به هر حال، نوبت به من رسید. در حالی که چشم‌بند به چشم داشتم، به اتاق وارد شدم. لشگری گفت: ایرج حاضر به نوشتن انزجارنامه هستی؟ گفتم: چند بار باید انزجارنامه نوشت؟ هر روز که نمی‌نویسند. من یک بار نوشته‌ام. پرسید: آیا حاضر به همکاری اطلاعاتی هستی؟ گفتم: خودت مرا بهتر می‌شناسی، اهل این کارها نیستم. سؤال دیگری نکرد و گفت: کنار اسمش بنویس «سگ منافق»! در موقع برخورد با مجتبی‌اخگر، گفته بود: کنار اسمش بنویس «ط دسته‌دار». سپس از مجتبی پرسیده بود: می‌دانی یعنی چی؟ مجتبی خونسرد پاسخ داده بود: نه! لشگری گفته بود: یعنی طناب! حالا شیرفهم شدی؟ لیست داده شده را احتمالاً برای وزارت اطلاعات تهیه می‌کردند. لشگری مانند قبل از قتلعام، وظیفه داشت مشخص کند که از نظر آنان کدام یک از زندانیان، «معاند»، «منفعل» و یا «بریده» هستند.»

۲- «در یکی از روزهای مهرماه، صبح‌هنگام بود که ناصریان [قاضی محمد مقیسه] به همراه چند پاسدار به بند آمده و همه‌ی افراد را به حضور در حسینیه‌ی بند فراخواندند. ناصریان شروع به تهدید کرده و در خلال صحبت‌هایش گفت: گذشت دورانی که در آن اعتصاب و حرکت‌های اعتراضی در زندان انجام می‌گرفت. و تا آنجا پیش رفت که تهدید کرد: حتا باید سبیل‌هایتان را نیز کوتاه کنید! و تأکید کرد: خط برخورد ما عوض شده است و کوچکترین حرکتی را در نطفه سرکوب خواهیم کرد!

وی سپس موضوع حکم خمینی را پیش کشیده و با شادی زایدالوصفی گفت که «امام» حکم اعدام همه شما را داده و هنوز امضای «امام» خشک نشده است. هر موقع که خواهیم می‌توانیم دوباره حکم را اجرا کنیم. او همچنین اضافه کرد که آن اوایل که ما شما را دستگیر کردیم، خیلی‌هایتان هیچ کاره بودید. ما به شما حکم‌های «کیلویی»، ۱۰، ۱۵، ۲۰ سال دادیم برای این‌که نمی‌دانستیم فردا چه می‌شود. هدف ما این بود که شما در زندان بمانید تا ما بتوانیم ضدانقلاب را از بین برده و شما را تعیین تکلیف کنیم. هیئت آمد، دوستانتان را به «درک» واصل کردیم. شما در این میان مانده‌اید. اگر نظر من باشد باید همه‌ی شما را به «درک» واصل می‌کردیم؛ برای این‌که در این هفت سال مار خورده و افعی شده‌اید و برای نظام خطرناک هستید. در خاتمه هم تأکید کرد فعلاً در زندان می‌مانید تا تعیین تکلیف شوید. صحبت‌های ناصریان به روشنی بیانگر خط مشی جدید رژیم در برخورد با پدیده زندانی سیاسی و زندان بود...»

ناصریان همان موقع در بند زندانیان چپ نیز حاضر شده و سخنان تهدیدآمیزی را به زبان آورده بود. آنچه وی به زبان آورد دقیقاً نظری بود که حکام شرع اوین مطرح کرده و به دنبال اجرایی کردن آن بودند. یعنی ادامه‌ی کشتار و نابودی کلیه زندانیان. نظری که به دلایل گوناگون از طرف «کارشناسان» نظام و برنامه‌ریزان کشتار به «مصلحت» دانسته نشد.

همچنین در تشریح تداوم تحرکات زندانبانان نوشته‌ام:

۳- «در نیمه‌ی اول مهرماه، داریوش صفایی، حسین فارسی، کیومرث مژده، محمد پورقاضیان، مجتبی اخگر، حمید جلالی و... را به سلول انفرادی منتقل کردند. هیچ منطقی در انتخاب افراد یاد شده نبود. بعد از گذشت دو ماه آنان را دوباره به بند منتقل کردند. در طول این مدت، یکی دوبار ناصریان با آنها برخورد کرده و از آنان خواستار همکاری اطلاعاتی شده بود و تهدید کرده بود که آنان را نیز مانند دیگر بچه‌ها اعدام خواهد کرد. او در مقابل سوال بچه‌ها که پرسیده بودند: آخر به چه جرمی می‌خواهی ما را اعدام کنی؟ خندیده بود و اذعان داشته بود: مگر دوستانتان را که اعدام کردیم، جرمی

مرتکب شده بودند؟!

از بند زندانیان چپ نیز جعفر یعقوبی، نعمت تابان، سعید پهلوان افشاری و تعدادی دیگر را بدون هیچ توضیحی به سلول انفرادی منتقل کرده و به مدت دو هفته مورد بازجویی و تهدید قرار داده بودند. در اوین نیز همین سیاست را اجرا کرده و تعدادی از زندانیان را به سلول‌های انفرادی ۲۰۹ منتقل کرده بودند. برای ما هیچ‌گاه مشخص نشد که هدف آنان از این کار چه بود؟ آیا ادامه‌ی پروژه را در سر می‌پروراندند و یا می‌خواستند فضای اعدام و قتل‌عام را حفظ کنند؟»
رضا شمیرانی یکی از زندانیان مجاهد جان به در برده از کشتار که در زمان قتل‌عام در اوین زندانی بود در مورد تحولات مهرماه ۶۷ می‌گوید:

«سوم مهر ماه ساعت ۲ بعدازظهر در حالی که از طریق بلندگوی بند مشغول شنیدن اخبار بودیم، درب بند باز شد و نگهبان اسامی مهرداد کاووسی، محسن جوان شجاع، سعدالله فلاحتی، محمد راپوتام، سیف‌الله منیعه، محمد حسن مفید موحد، رحیم فروغی، مصطفی خیراندیش و رضا شمیرانی را خواند. سکوت سنگینی در بند حاکم شد. بچه‌ها با نگاهی غمبار دور ما جمع شدند، هر کس وسیله‌ای برای ما می‌گذاشت و در فضایی از غم و اندوه بدرقه‌مان کردند. چیزی نگذشت که به سلول‌های انفرادی ۲۰۹ منتقل شدیم و در دسته‌های دو و سه نفری در سلول‌ها تقسیم شدیم. من با سیف‌الله منیعه و مصطفی خیراندیش هم سلول شدم. نزدیک غروب صدای دریچه‌های سلول را که باز و بسته می‌شد شنیدیم. وقتی نوبت ما رسید فردی که دریچه را باز کرد با لحن آمرانه‌ای گفت: همه رو به دیوار بنشینید و سپس شروع کرد به پرسیدن نام و نام خانوادگی و اضافه کرد می‌دانید چرا شما را این‌جا آورده‌اند؟ سیف‌الله او را به خوبی می‌شناخت. او کسی نبود جزء موسی واعظی معروف به زمانی. همان کسی که به عنوان مسئول وزارت اطلاعات در اوین نقش کلیدی در تحقق کشتار زندانیان سیاسی سال ۱۳۶۷ داشت. ۲ روز آن‌جا بودیم و صبح روز سوم حوالی ساعت ۱۱ پاسدار ۲۰۹ گفت با کلیه وسایل آماده باشیم. احساس بدی نداشتم بعد از چند دقیقه ما ده نفر را از ۲۰۹ خارج کردند و مجدداً به سمت ۳۲۵ بردند. ابتدا مسئول بند از پذیرش ما خودداری کرد اما عاقبت بعد از تماس تلفنی پذیرفت که ما را به بند سابقمان بفرستد. وقتی وارد بند شدیم، گویا که بمب شادی در راهرو منفجر شده است. بچه‌ها از خوشحالی سر از پا نمی‌شناختند. بازگشت ما فضای بند را تغییر داد. در حالی که بوی مرگ همه جا پیچیده بود چنین اتفاقی شادی آفرین بود و می‌توانست همه را مطمئن کند که پروسه‌ی کشتار پایان گرفته است. «رقص ققنوس‌ها و آواز خاکستر» صفحه‌های ۱۰۰ و ۱۰۱، ایرج مصداقی،

چنانچه ملاحظه می‌کنید اتفاقاً جنایتکارانی که مصر به ادامه‌ی کشتار زندانیان جان به در برده بودند، قبل از هرچیز مانند خود قتل‌عام، زندانیان مجاهد را هدف اصلی خود محسوب می‌کردند. و در واقع با توجه به پذیرش نظر «کارشناسان» وزارت اطلاعات توسط مجمع تشخیص مصلحت نظام این زندانیان جان‌بدربرده مجاهد بودند که قبل از هرچیز از مرگ رهیدند.

روایت هاشمی رفسنجانی دروغ‌های دادستانی را برملا می‌کند

هرچند رفسنجانی و تیم همراه او تمام تلاش خود را به کار برده‌اند تا در روایت او از وقایع سال ۱۳۶۷، منکر قتل‌عام زندانیان سیاسی شده و آن را به دست فراموشی بسپارند اما اشارات کوتاه او نیز که چه بسا در اثر سهل‌انگاری و غفلت یا کم‌اهمیت دادن به موضوع از دست‌شان در رفته، راه را برای مستند کردن قتل‌عام ۶۷ باز کرده و ترفندهای رژیم و دستگاه اطلاعاتی و امنیتی آن برای تحریف وقایع مربوط به این کشتار را بی‌حاصل می‌کند.

در بخشی از کتاب جدید «رقص ققنوسها و آواز خاکستر» به تاریخ‌های اعلام شده از سوی دادستانی انقلاب اسلامی مرکز برای اعدام شدگان ۶۷ پرداخته‌ام.

مقامات امنیتی و قضایی جمهوری اسلامی تاریخ اعدام زندانیان سیاسی در قتل‌عام ۶۷ را به گونه‌ای دستکاری کرده‌اند که منکر این قتل‌عام باشند. در تاریخ‌های ارائه شده به خانواده‌ها، این کشتار از روز ۲ مرداد ۶۷ یعنی پیش از شروع حمله‌ی ارتش آزادی‌بخش شروع شده و تا ۲۹ آبان بصورت روزانه و یا فاصله‌ی کم ادامه داشته است و پس از آن چند مورد در ماه‌های آذر و دی صورت گرفته است. به منظور پوشاندن ابعاد کشتار، ۱۶ تاریخ اعلام شده مربوط به سال ۱۳۶۸ است.

مقامات جمهوری اسلامی به گونه‌ای حساب‌شده تاریخ‌ها را اعلام کرده‌اند که در یک روز بیش از ۱۲ اعدامی نبوده باشد. به همین منظور تاریخ اعدام تعدادی از قربانیان را زودتر و تعدادی دیگر را دیرتر از زمانی که اعدام شدند اعلام کرده‌اند و تقریباً هیچ تاریخ اعدامی که برای قتل‌عام شدگان ذکر کرده‌اند صحیح نیست.

اطلاعات ارائه شده در کتاب «رقص ققنوسها و آواز خاکستر» بر اساس تاریخ‌هایی است که روی سنگ‌های قبر کشته‌شدگان ۶۷ در بهشت زهرا از سوی دادستانی انقلاب اسلامی مرکز حک شده است. عکس‌های رنگی کلیه‌ی این قبرها در کتاب مزبور آمده است. بسیاری از خانواده‌ها سنگ‌هایی را که دادستانی روی قبور گذاشته تغییر داده و سنگ‌های جدید روی قبرها گذاشته‌اند.

بر اساس اطلاعات ارائه شده از سوی دادستانی انقلاب اسلامی مرکز، روز ۶ مرداد که کشتار در زندان اوین شروع شد فقط نام یک نفر را اعلام کرده‌اند. روز ۸ مرداد که کشتار در زندان گوهردشت شروع شد نیز تنها نام یک نفر را اعلام کرده‌اند. طبق ادعای دادستانی انقلاب اسلامی مرکز روز تاسوعا ۵ نفر و روز عاشورا ۴ نفر را اعدام کرده‌اند.

همچنین بنا به ادعای مسئولان دادستانی تنها در دهه‌ی اول محرم ۳۶ نفر و در کل ماه محرم نزدیک به ۱۲۰ زندانی مجاهد را در تهران به قتل رسانده‌اند.

چنانچه در کتاب نه زیستن نه مرگ و مقالات و مصاحبه‌هایم تأکید کرده‌ام و از سوی دیگر شاهدان و جان‌بدربرندگان نیز مورد تأیید قرار گرفته است، ۱۳ شهریور ۱۳۶۷ روز پایان قتل‌عام زندانیان سیاسی در زندان‌های اوین و گوهردشت بود با این حال تاریخ‌های حک شده بر روی قبر یک صد نفر از قتل‌عام شدگان، تاریخ ۱۴ شهریور تا ۵ مهر ۱۳۶۷ را نشان می‌دهد که اصولاً ماشین کشتار در زندان‌های اوین و گوهردشت متوقف شده بود:

۱۴ شهریور ۳ نفر، ۱۵ شهریور ۶ نفر، ۱۶ شهریور ۴ نفر، ۱۷ شهریور ۱ نفر، ۱۸ شهریور ۳ نفر، ۱۹ شهریور ۱ نفر، ۲۰ شهریور ۸ نفر، (۱ نفر دو جا دفن شده است!) ۲۱ شهریور ۴ نفر، ۲۲ شهریور ۱ نفر، ۲۳ شهریور ۱ نفر، ۲۴ شهریور ۴ نفر، ۲۵ شهریور ۱۰ نفر، ۲۶ شهریور ۱ نفر، ۲۷ شهریور ۳ نفر، ۲۸ شهریور ۱ نفر، ۲۹ شهریور ۵ نفر، ۳۰ شهریور ۹ نفر، ۳۱ شهریور ۳ نفر، ۱ مهر ۷ نفر، ۲ مهر ۵ نفر، ۳ مهر ۳ نفر، ۴ مهر ۶ نفر، ۵ مهر ۴ نفر

این آمار تنها مربوط به اطلاعات داده شده از سوی دادستانی انقلاب مرکز در ارتباط با ۳۸۰ زندانی قتل‌عام شده‌ی مجاهد در اوین و گوهردشت است. طبق ارزیابی‌های من که می‌تواند با درصدی از اشتباه هم همراه باشد در حدود ۱۲۰۰-۱۳۰۰ زندانی مجاهد مرد و زن در این زندان‌ها در تاریخ یاد شده به جوخه‌ی اعدام سپرده شدند. (۱)

اما نکته‌ی حائز اهمیت آن که رفسنجانی مدعی است مجمع تشخیص مصلحت در ۵ مهر ۱۳۶۷ فرمان داده است که قتل‌عام پایان پذیرفته و شرایط به قبل بازگردد. اما تاریخ‌های اعلام شده از سوی دادستانی انقلاب چیز دیگری را نشان می‌دهد. از روز ۶ مهرماه تا روز ۲۷ دیماه بنا به ادعای دادستانی بیش از ۱۲۰ زندانی حکم‌دار اعدام شده‌اند. تاریخ‌های اعلام شده از سوی دادستانی به شرح زیر می‌باشند:

۶ مهر ۳ نفر، ۷ مهر ۳ نفر، ۸ مهر ۳ نفر، ۹ مهر ۵ نفر، ۱۰ مهر ۸ نفر، ۱۱ مهر ۳ نفر، ۱۲ مهر ۵ نفر، ۱۳ مهر ۵ نفر، ۱۴ مهر ۲ نفر، ۱۵ مهر ۷ نفر، ۱۶ مهر ۵ نفر، ۱۷ مهر ۲ نفر، ۱۸ مهر ۳ نفر، ۱۹ مهر

۲ نفر، ۲۰ مهر ۴ نفر، ۲۱ مهر ۴ نفر، ۲۲ مهر ۲ نفر، ۲۳ مهر ۳ نفر،
۲۴ مهر ۳ نفر، ۲۵ مهر ۴ نفر، ۲۶ مهر ۲ نفر، ۲۷ مهر ۵ نفر، ۲۸ مهر
۲ نفر، ۲۹ مهر ۱ نفر، ۳۰ مهر ۵ نفر، ۱ آبان ۲ نفر، ۲ آبان ۲ نفر،
۳ آبان ۳ نفر (یک نفر به ادعای دادستانی دو جا دفن شده است!)، ۴
آبان ۲ نفر، ۶ آبان ۱ نفر، ۸ آبان ۴ نفر، ۱۱ آبان ۲ نفر، ۱۳ آبان
۱ نفر، ۱۴ آبان ۱ نفر، ۱۵ آبان ۲ نفر، ۱۶ آبان ۲ نفر، ۱۹ آبان ۲
نفر، ۲۰ آبان ۲ نفر، ۲۱ آبان ۱ نفر، ۲۷ آبان ۲ نفر، ۲۹ آبان ۱
نفر، ۷ آذر ۱ نفر، ۱۲ آذر ۱ نفر، ۱۵ آذر ۱ نفر، ۲۷ دی ۲ نفر
مقامات دادستانی حتی تاریخ اعدام پاره‌ای از قتل‌عام شدگان را در
سال ۶۸ اعلام کرده‌اند:

۱۶ فروردین ۱ نفر، ۲۰ فروردین ۱ نفر، ۲۸ خرداد ۲ نفر، ۱ شهریور ۴
نفر، ۲۰ شهریور ۲ نفر، ۲۶ شهریور ۳ نفر، ۴ شهریور ۱ نفر، ۱۸ مهر ۱
نفر، ۵ آذر ۱ نفر

با توجه به آنچه که ذکر شود بر مسئولان جمهوری اسلامی است که توضیح
دهند چرا تاریخ اعدام بسیاری از قتل‌عام شدگان پس از ۵ مهر ۱۳۶۷
ذکر شده است؟

چرا تنها نزدیک به یک سوم زندانیان مجاهد قتل‌عام شده در تهران
دارای قبر هستند. بقیه قبرها در کجا قرار دارند؟
چرا از نزدیک به ۴۰۰ زندانی قتل‌عام شده‌ی چپ به جز قبر دو زندانی
به نام‌های ابراهیم نجاران هوادار راه کارگر و منصور داوران
هوادار «اکثریت» که دادستانی انقلاب ادعا می‌کند در بهشت‌زها به
خاک سپرده شدند، محل دفن بقیه در خاوران و یا ... مشخص نیست؟

مواضع هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ای و اردبیلی در پاییز ۶۷

به ادعای هاشمی رفسنجانی در ۱۱ آذرماه، در دیدار با مسئولان وزرات
اطلاعات و آدم‌کشان حرفه‌ای این رژیم توجه کنید چگونه منکر اعدام
هزاران زندانی شده و آن را تبلیغات کذب می‌خواند:
«این تبلیغات کذب و عجیب و غریبی که در اروپا و کشورهای غربی
منافقین راه انداخته‌اند که چند هزار نیروهای آنها در ایران اعدام
شده است... هدف شان این است که خودشان را از بن بست بیرون بیاورند»
روزنامه‌ی رسالت، ۱۲ آذرماه ۱۳۶۷

نکته‌ی حیرت‌انگیز در صحبت‌های رفسنجانی، آنجایی است که وی این
سخنان را رو به مسئولان وزارت اطلاعات و آدم‌کشان حرفه‌ای این
وزارتخانه به زبان می‌آورد! یعنی برای کسانی که خود به خوبی از
همه چیز خبر داشتند و می‌دانستند که سازمان مجاهدین تبلیغات کذب و
عجیب و غریبی برپا نکرده است، بلکه تنها هزاران نفر از نیروهای
این سازمان، در عرض کم‌تر از ۴۰ روز به دستور خمینی و با هدایت

وزارت اطلاعات به جوخه‌های اعدام سپرده شده‌اند. معلوم نبود اگر رفسنجانی می‌خواست برای کسانی جز آنان صحبت کند، چه می‌گفت؟! خامنه‌ای رئیس جمهوری وقت رژیم به مناسبت ۱۶ آذر، به دانشگاه تهران شتافته و در جلسه‌ی پرسش و پاسخ با دانشجویان شرکت کرده بود. رژیم می‌گفت که او ریاست‌اش را به عهده داشت، به تازگی از قتل‌عام هزاران زندانی سیاسی فارغ شده بود و او مجبور به واکنش در مقابل آن جنایت فجیع بود. خامنه‌ای در پاسخ به سؤال مکتوب یکی از دانشجویان که «علت اعدام‌های دست‌جمعی در ایران» را جویا شده بود، به صراحت مسئولیت آن را پذیرفته و بی آن که وسعت اعدام‌ها را انکار کند، گفت:

«مگر ما مجازات اعدام را لغو کردیم؟ نه! ما در جمهوری اسلامی مجازات اعدام را داریم برای کسانی که مستحق اعدامند... این آدمی که توی زندان، از داخل زندان با حرکات منافقین که حمله‌ی مسلحانه کردند به داخل مرزهای جمهوری اسلامی ... ارتباط دارد، او را به نظر شما باید برایش نقل و نبات ببرند؟ اگر ارتباطش با آن دستگاه مشخص شده، باید چه کارش کرد؟ او محکوم به اعدام است و اعدامش هم می‌کنیم. با این مسئله شوخی که نمی‌کنیم»

رادیو رژیم ۱۵ آذر و روزنامه‌های رژیم ۱۶ آذر ۱۳۶۷ در همین روز نیز رفسنجانی، برای این که از قافله عقب نماند، اعلام کرد:

«افرادی هستند که خیانت می‌کنند، مستحق مجازاتند خوب اعدام می‌شوند. مثلاً همین جریان اخیر عملیات مرصاد که اتفاق افتاد، مسئولان، با اسیرانی که از آنها گرفتند، در آوردند... روشن شد که کسانی بودند در داخل کشور که معترف بودند با این جنایتی که مشترکاً عراق و منافقین بعد از اعلام آتش بس انجام دادند... بنا داشتند در کشور یک کار تخریبی وسیع را انجام دهند، خوب آنها مجازات شدند.»

رادیو، ۱۶ آذرماه ۶۷ در ۱۹ آذرماه، عبدالکریم موسوی‌اردبیلی رئیس شورای عالی قضایی و قاضی‌القضات رژیم و مرجع تقلید «اصلاح‌طلب‌های دوم خردادی»، به صحنه آمده و در مصاحبه با رادیو رژیم مسئولیت قتل‌عام را پذیرفت و مدعی شد که «اعدام‌هایی» بوده و در حالی که ادعاهایش از هرگونه صبغی حقوقی و قضایی خالی بود، اظهار داشت:

«ما فرصت داده بودیم که این‌ها در لیست عفو قرار بگیرند، اما آنها نه تنها از این فرصت استفاده نکردند بلکه در زندان هم دست به تحریک زدند.» رادیو رژیم ۱۹ آذرماه ۶۷ البته حالا که پس از گذشت ۲۵ سال از جنایت مزبور تمامی جنایتکاران

تلاش می‌کنند به نوعی دامان خود را پاک جلوه دهند از رفسنجانی بگیرند تا خامنه‌ای و موسوی اردبیلی و میرحسین موسوی. مشاور او در خارج از کشور به دروغ مطرح می‌کند که موسوی به خاطر مخالفت با این جنایت استعفا داد که از اساس دروغ است و در مقاله‌ها هم به آن پرداخته‌ام.

<http://www.iraimesdaghi.com/page1.php?id=۴۱۰>

<http://www.pezhvakeiran.com/maghaleh-۳۳۶۰۹.html>

و حالا رفسنجانی و خامنه‌ای به میدان آمده‌اند تا دست‌های خونین خود را پنهان کنند.

مجمع تشخیص مصلحت و اشاعه جو رعب و وحشت

پس از آن که مجمع تشخیص مصلحت نظر کارشناسان وزارت اطلاعات را پذیرفت و رأی به توقف کشتار داد، همین مجمع به منظور ایجاد جو رعب و وحشت در جامعه قانون تشدید مجازات قاچاقچیان مواد مخدر را تصویب کرد و هزاران نفر را در ارتباط با مواد مخدر به جوعی اعدام سپرد. بسیاری از اعدام‌ها در تاریخ یاد شده در ملاءعام صورت گرفت. در تاریخ ۲۰ دیماه ۱۳۶۷ سید محمد موسوی خوئینی‌ها دادستان کل کشور به صراحت اعلام کرد که «ما از بالا رفتن آمار اعدام‌ها واهمه‌ای نداریم». آن‌ها به این ترتیب سیاست کشتار و اعدام را به سطح جامعه کشانده و قربانیان بی‌دفاع نظام را هدف خود قرار دادند.

دودوزه‌بازی خامنه‌ای در مخالفت با اعدام‌ها در دیدار با آیت‌الله منتظری

آنچه آیت‌الله منتظری از مخالفت خامنه‌ای با اعدام مارکسیست‌ها می‌گویند بیشتر حاکی از دودوزه بازی خامنه‌ای است تا مخالفت با این کشتار. اول تاریخ گفتگوی خامنه‌ای با آیت‌الله منتظری مشخص نیست تا معلوم شود این مخالفت پس از پایان قتل‌عام زندانیان مارکسیست است و یا در دوران کشتار آن‌ها. چون کشتار آن‌ها با چنان سرعتی پی گرفته شد که عملاً فرصتی برای ابراز چنین مخالفت‌هایی و چنین دیدارهایی نبود. در واقع قتل‌عام زندانیان مارکسیست بیشتر در همان سه روز اول یعنی از پنجم تا هشتم شهریور صورت گرفت. آیت‌الله منتظری می‌گوید:

«بعد از مدتی یک نامه دیگر از امام گرفتند برای افراد غیرمذهبی که در زندان بودند، در آن زمان حدود ۵۰۰ نفر غیرمذهبی و کمونیست در زندان بودند. هدف آنها این بود که با این نامه کلک آنها را هم بکنند و به اصطلاح از شرشان راحت شوند. اتفاقاً این نامه به دست آقای خامنه‌ای رسیده بود، آن زمان ایشان رئیس‌جمهور بود، به دنبال

مراجعه خانواده‌های آنان، ایشان با متصدیان صحبت کرده بود که این چه کاری است که می‌خواهید بکنید دست نگه دارید، بعد ایشان آمد قم پیش من با عصبانیت گفت: از امام یک چنین نامه‌ای گرفتند و می‌خواهند اینها را تند تند اعدام کنند. گفتم چطور شما الان برای کمونیستها به این فکر افتاده اید؟ چرا راجع به نامه ایشان در رابطه با اعدام منافقین چیزی نگفتید؟ گفتند: مگر امام برای مذهبی‌ها هم چیزی نوشته؟ گفتم: پس شما کجای قضیه هستید، دو روز بعد از نوشتن آن نامه به دست من رسید و این همه مسائل گذشته است. شما که رئیس جمهور مملکت هستید چطور خبر ندارید؟ حالا نمی‌دانم ایشان آیا واقعا خبر نداشت یا پیش من این صحبت‌ها را می‌کرد...»
(متن کامل خاطرات آیت الله منتظری، اتحادیه ناشران ایرانی در اروپا صفحه‌های ۳۴۷ و ۳۴۸)

چنانچه ملاحظه می‌کنید آیت‌الله منتظری با توجه به محدودیت‌هایی که داشت وقتی می‌گوید «حالا نمی‌دانم ایشان آیا واقعا خبر نداشت یا پیش من این صحبت‌ها را می‌کرد»، با ظرافت خامنه‌ای را متهم به سیاه‌بازی و حقه‌بازی نزد خود می‌کند. مگر می‌شود خامنه‌ای در مورد توقف کشتار زندانیان غیرمذهبی با اعضای هیأت مرگ صحبت کند و خواهان توقف این اعدام‌ها بشود و آن‌ها هیچ حرفی از اعدام زندانیان مجاهد و حکم «امام» و سابقه‌ی امر به میان نیاورند؟ آیا در دنیای واقعی چنین چیزی امکان دارد؟

آیت‌الله منتظری هم در بهترین حالت، با شناختی که از خامنه‌ای دارد او را دارای پتانسیل انجام چنین حقه‌بازی‌هایی معرفی می‌کند. توجه داشته باشید در دیماه ۶۶ خامنه‌ای با توسری‌ای که از خمینی خورده بود عملاً آینده‌ی سیاسی‌اش به خطر افتاده بود و به دنبال تقاعد و بازنشستگی پس از پایان دوره‌ی دوم ریاست جمهوری‌اش بود. او می‌دانست آیت‌الله منتظری جانشین ولایت فقیه است و صاحب قدرت در آینده، او می‌دانست که آیت‌الله منتظری مخالف کشتار زندانیان سیاسی است و تلاش می‌کرد خود را همراه با او و هم‌رأی او نشان دهد تا آینده‌اش در نظام تضمین شود. آیت‌الله منتظری که دست او را خوانده می‌گوید: «نمی‌دانم ایشان آیا واقعا خبر نداشت یا پیش من این صحبت‌ها را می‌کرد».

علاوه بر این‌ها خامنه‌ای برای نزدیکی به آیت‌الله منتظری در آن شرایط به عنوان رئیس جمهوری لوح تقدیری به ایشان به خاطر نگارش کتاب «دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه» تقدیم کرد. اما ورق که برگشت یکسره از آیت‌الله منتظری روی برتابید و به دشمنی با ایشان پرداخت.

امیدوارم آن‌هایی که تریبونی در اختیار دارند در مقابل این

دروغ‌پردازی بزرگ و این جعل تاریخ سکوت نکنند. (۲) و اجازه ندهند قاتل بزرگ مارکسیست‌های میهن‌مان در لباس «خیرخواه» آنان وارد معرکه شود .

۱۷ دسامبر ۲۰۱۲

www.irajmesdaghi.com
irajmesdaghi@gmail.com

۱- ادعای سازمان مجاهدین مبنی بر اعدام حداقل ده‌هزار زندانی مرد در زندان اوین مبالغه‌آمیز و نادرست است.
۲- هرچه منتظر ماندم تا «جماعت هیأت اجرایی راه کارگر»، «گفتگوهای زندان» و «جمعی از کمونیست‌های فرانکفورت» و ... که در صدور اطلاعیه علیه من گوی سبقت از یکدیگر را می‌ربودند و هر یک خود را نماینده «کمونیست‌های» عالم معرفی می‌کردند یا به میدان بگذارند، از دیوار صدا در آمد و از آن‌ها نه، طاهراً آن‌ها همه گلوله‌هایشان را علیه امثال من و «ایران تریبونال» خرج کرده‌اند و فعلاً گلوله‌ای برای شلیک ندارند.

خامنه ای و تابستان ۶۷



اسب‌ها در سر بالایی یکدیگر را گاز می‌گیرند؟

شادی امین

بیش از بیست و پنج سال است که بازماندگان و جان‌به‌در بردگان این کشتار وسیع و همچنین فعالین سیاسی با برگزاری جلسات بزرگداشت و سمینارها، تشکیل تریبونال، انجام اکسیون‌های مختلف و نوشتن مطلب و انجام مصاحبه و مستند کردن این تاریخ، برای نشان دادن ابعاد این جنایت و پاسخگو کردن مسئولان آن تلاش می‌کنند.

سایت "بازتاب امروز" منتسب به محسن رضایی در روز ۲۵ آذر ۱۳۹۱ و در آستانه بیست و پنجمین سالگرد کشتار وسیع زندانیان سیاسی در سال ۶۷ مطلبی منتشر کرده و در آن به قول خودش "به ناگفته‌هایی" در رابطه با "جلوگیری از اعدام زندانیان مارکسیست و چپ" دست پیدا

کرده است. در این مطلب گفته می شود: "یک منبع آگاه در این باره به "خبرنگار" بازتاب" گفت: پس از صدور حکم تشکیل محاکم سه نفره در سال ۱۳۶۷ برای اعضای سازمان مجاهدین خلق (منافقین)، افرادی که این حکم را از امام دریافت کرده بودند، توانستند حکم مشابهی را در مورد اعضای سازمانهای چپ و مارکسیستی اعم از چریکهای فدایی خلق، حزب توده و... دریافت کنند." (۱)

و سپس می گوید: "با آگاهی وزیر وقت اطلاعات، حجت الاسلام ری شهری از این موضوع، گزارشی به امام خمینی ارائه گردید و ایشان پس از دریافت این گزارش، حکم را متوقف و موضوع را جهت تصمیم گیری نهایی به مجمع تشخیص مصلحت ابلاغ کردند."

و ادامه می دهد: "در جلسه این مجمع که در دفتر آیت الله خامنه ای تشکیل گردید، ایشان پس از طرح موضوع با صراحت و شدت با این اقدام مخالفت کرده در سخنان صریح و تندی به مخالفت با این رویه می پردازد و بر اساس این نظر آیت الله خامنه ای و حمایت رییس وقت مجلس شورای اسلامی و سایر اعضا از این نظر، موضوع اعدامهای زندانیان چپ که تعدادشان به هزاران نفر بالغ می شد، منتفی گردید."



اهمیت این نوشته موجز در چهار نکته کلیدی است:

۱- بذیرش "تابستان ۶۷" به عنوان یک مفهوم تاریخی و مهم در تاریخ زندان و اعدام در ایران: مطلب سایت بازتاب نشان می دهد که سکوت دیگر ممکن نیست و به همین دلیل، برای اولین بار "تابستان ۶۷" به عنوان یک مفهوم شناخته شده و رسمیت یافته تاریخی بیان می شود. همانگونه که امروزه "۲۸ مرداد" و یا "۲۲ بهمن" مفاهیمی تاریخی و غیر قابل انکار است.

۲- اعتراف به صدور احکام اعدام مجاهدین و جبهای زندانی از سوی خمینی: در این گزارش، برخلاف ادعاهای تاکنونی که صدور حکم توسط خمینی را مسکوت گذاشته و یا آن را مورد سوال قرار می دادند، دستور خمینی برای ایجاد "محاکم سه نفره" یعنی هیئت مرگ (مرتضی اشراقی، حسینعلی نیری و نماینده وزارت اطلاعات) که مسئول اجرای چنین کشتاری بوده و برگزاری دادگاه های چند دقیقه ای بدون معیارهای یک دادگاه عادلانه را بر عهده داشته است، تایید می شود.

۳- اعتراف به وجود هزاران زندانی سیاسی مارکسیست و چپ در آن سال در زندانهای ایران: این مطلب، برخلاف اخبار تاکنونی رسمی رژیم که زندانیان سیاسی دهه ۶۰ را به عنوان تعداد خیلی افراد محارب،

تروریست و منافق معرفی می کرد، اعترافی به این نکته است که این زندانیان، "سیاسی- عقیدتی" بوده و به دلیل باورهایشان زندانی شده و بالغ بر هزاران نفر بوده اند.

۴- تلاش برای تطهیر دست اندر کاران این جنایت که نهان کردن مطلق آن دیگر ممکن نیست؛ این نوشته سعی دارد ذهن خواننده را صرفاً به امر "جلوگیری از اعدام ها" توسط مسئولین بکشاند. در واقع صحبت از شفافیت بخشیدن به "ناگفته های" در مورد "اعدام های انجام شده" در کار نیست. به نظر می رسد این ناگفته ها بیش از هر چیز بیان شده تا از علی خامنه ای رهبر فعلی جمهوری اسلامی و رییس وقت مجمع تشخیص مصلحت نظام در دست داشتن در این کشتار وسیع زندانیان سیاسی اعلام براءت کند. در این گزارش سعی شده در درجه اول خامنه ای و پس از آن، هاشمی رفسنجانی، رییس وقت مجلس شورای اسلامی و در درجه بعد، اعضای دیگر مجمع تشخیص مصلحت در آن زمان (عبدالکریم موسوی اردبیلی، محمدرضا توسلی، محمد موسوی خوئینی‌ها، میرحسین موسوی، سید احمد خمینی و اعضای شورای نگهبان قانون اساسی) و نیز، وزیر وقت اطلاعات ری شهری که به درستی مورد اتهام قرار دارند و بر نقش شان به عنوان عاملین و آمرین این جنایات تاکید می شود، تطهیر شوند.

مخاطب مطلب بازتاب، خانواده های اعدام شدگان، زندانیان جان به در برده و فعالان سیاسی و حقوق بشری هستند. این مطلب طوری تنظیم شده که انگار پیش از این، همه چیز در مورد این جنایت از سوی مطبوعات و مقامات رسمی گفته شده بود به جز نکاتی که در این گزارش و از سوی سایت بازتاب منتشر شده است. به این معنی، پیش فرض بر این است که خوانندگان این مطلب از این کشتار وسیع اطلاع دارند. در حالی که بیش از بیست و پنج سال است که جنایتی که در سکوت و خفا صورت گرفت و به گفته بسیاری از شاهدان و بازماندگان این جنایت بر محور محرمانه بودن و پرده پوشی رخ داد، انکار شده است و تازه امروز، در رسانه های نیمه رسمی خود این رژیم بیان می شود.

بیش از بیست و پنج سال است که بازماندگان و جان به در بردگان این کشتار وسیع و همچنین فعالین سیاسی با برگزاری جلسات بزرگداشت و سمینارها، تشکیل تریبونال، انجام اکسیون های مختلف و نوشتن مطلب و انجام مصاحبه و مستند کردن این تاریخ، برای نشان دادن ابعاد این جنایت و پاسخگو کردن مسئولان آن تلاش می کنند. اما همه اینها بدون تلاش خانواده ها و به ویژه مادران خاوران که سال هاست بر ضرورت شناسایی عاملین و آمرین این جنایت پافشاری کرده و با وجود فشارهای فراوان اما اجازه نداده اند خاطره این جنایت به فراموشی

سپرده شود ممکن نبود.

در عین حال هنوز "ناگفته های" زیادی وجود دارد که به اصطلاح "خبرنگار بازتاب" هنوز به آنها دست پیدا نکرده است!

- چگونگی اعدام هزاران زندانی مجاهد و صدها زندانی "چپ"
- هنوز "دریافت کنندگان" حکم اعدام زندانیان مجاهد از خمینی، از چشم ما پنهان مانده اند.

- در این نوشته بر اجرای موفقیت آمیز آن "حکم" اول در مورد هزاران زندانی مجاهد و پس از آن، صدها زندانی چپ نیز اشاره ای نمی شود.

یقین دارم طی روزهای آینده بازماندگان و جان به در بردگان این کشتار وسیع در مورد این "ناگفته ها" سخن خواهند گفت. آنچه مشخص است برای رسیدگی به این جنایت و روشن شدن حقایق و "ناگفته ها" در مورد آن، بایستی دسترسی به همه اسناد این جنایت ممکن گردد. مطلب سایت بازتاب نشان می دهد پس از بیست و پنج سال و در پرتو مبارزات مادران خوارن، جان به در بردگان، فعالان اپوزیسیون و...، انکار کشتار ۶۷، دیگر ممکن نیست. اما مبارزات ما برای روشن شدن واقعی ناگفته ها و شناسایی مسئولان کشتارهای آن دهه، همچنان ادامه دارد.

shadiashadi@gmail.com

۱. <http://bazztab.net/fa/news/19554> چگونه - آیت - الله - خامنه - ای - مانع - قتل - هزاران - مارکسیست - و - توده - ای - شد؟

به مناسبت یادمان قتل‌های زنجیره‌ای

یوسف اردلان

سخنرانی به دعوت انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران

مجموعه شرایطی سبب شد که در نیمه دوم قرن بیستم در بهمن ۱۳۵۷

مطابق با فوریه ۱۹۷۹ هیولای جهل و استبداد و مرگ با پیشینه ای که بدان اشاره شد بر کشور ایران مستولی گردد. اندکی نگذشت که با حمله به کرامت زنان چهره‌[] کریه اسلام سیاسی بیشتر خود را نشان داد و در روز هشتم مارس فرمان شکستن قلمها صادر شد ، و بعد از آن در نوروز ۵۸ هجوم به بخشی از کشور یعنی کردستان که حاکمیت دین را نپذیرفته بود، اتفاق افتاد.

□□□□ □□□ □ □□□ □□□□

□□□□ □□□□□□□□□□ □□□ □□□□□□

خا قانی

با سلام و درود به حضار محترم و سپاس از حضورتان که هم‌آوا فریاد بر می‌آوریم جنایات جمهوری اسلامی را نباید به فراموشی سپرد.

مشکل است، پس از سخنان ارزنده سخنوران گرامی و حضور گرانقدرانی چون شما مطلبی را بازگو کرد. اما به هر حال سخن از یادمان جنایاتی است که بر ما روا داشته‌اند، و همگان می‌دانیم این یادمان نه ذکر مصیبت است نه قهرمان پروری و نه فریادی از برای انتقام، بلکه بازنگری است به آنچه اتفاق افتاده و در این راستا کوششی است در جهت توجه[] به زوایای گوناگونی از چرائی این وقایع.

حکومت اسلامی در ایران چگونه[] پدیده‌ایست که اینچنین گستاخانه کشتار می‌کند؟

شاید این سوال پس از سی و سه سال و بعد از انواع تحلیل‌ها و بررسی - های بعضاً آکادمیک کمی عجیب به نظر برسد، اما به زعم نگارنده این موضوع هنوز جای بحث و باز بینی دارد. بنا بر این اشاره‌ای مختصر به پاره‌ای از پارامترها یا بردارهای بوجود آورنده این پدیده را ضروری میدانم.

الف- حکومت دینی ای که برکشور ایران حکومت می‌کند دنباله رشته نا گسسته ایست از قرن شانزدهم میلادی که با حکومت صفویان در این سرزمین بوجود آمد. در طی سه قرن یعنی تا اواخر قرن نوزدهم که اوج ضلالت و فرسودگی ساکنین این سرزمین بود، در اعماق زندگی خصوصی مردم رسوخ پیدا کرده بود. مردم(رعایا) هرآنچه را که با ابتدائی ترین ابزار تولید بدست می‌آوردند حتی کفاف برآوردن زندگی روزمره‌شان نبود چه برسد به جوا بگوئی به غارت و چپاول حکومتیان. این شرایط نکبت‌بار یعنی گسترده شدن جهل و فقر، زمینه را برای متاع دین فراهم کرده بود

و مردم بی نوا سرخورده از زمینیان رو به سوی آسمان می‌آوردند. این سیر بازیر وبم هائی از حکومت قاجار تا مشروطه و سپس حکومت پهلوی با پیوندهای پنهان یا آشکار با حکومت‌ها تا قیام ۵۷ بر پایه شبکه ای سازمان یافته سنتی قرار داشت. که در رابطه مجتهدین و مراجع تقلید با مقلدین، تا منزوی‌ترین ده‌کوره -ها موجودیتی مرتجع، خرافاتی ولی واقعی داشت.

ب- این شبکه هرچند همواره رگه سیاسی شدن را در بطن خود داشت اما می‌توان گفت که پس از همکاری در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آشکار و پنهان در مسیر سیاسی شدن گام نهاد. این پدیده در سالهای ۴۰ مصادف با اصلاحات ارضی، و هم‌سو با سیاست ایجاد کمر بند سبز امریکایی‌کمک به گسترش جریان‌ات اسلامی از مالزی تا مدیترانه بود.

تحکیم قدرت مسلمانان مرتجع در مالزی و پس از آن کودتای علیه سوکارنودر اندونزی و کشتار یک میلیون کارگر سندیکائی و کمونیست آغازگر این توحش امپریالیستی از حافظه تاریخ محو نخواهد شد.

روند سیاسی شدن این شبکه بظاهر ناپیدا روز به روز گسترده‌تر می‌شد. تاسیس انجمن دانشجویان مسلمان که مؤسسین آن، مصطفی چمران، مظفر پرتوماه که هردو دارای تیتراژ دکترا در فیزیک هسته‌ای بودند و در ناسا کار می‌کردند و ابراهیم یزدی جسم پزشکی، دراوئل سالهای ۶۰ میلادی صورت گرفت و هم‌چنین بنیان‌گذاری "امل" که بعدها حزب اله در لبنان نام گرفت تحت حمایت کامل آمریکا بود.

ج- حکومت پهلوی، پروپسر، در یک نکته اساسی با این شبکه، مشترک و هم‌سرنوشت بودند: مبارزه با کمونیسم! و آزادی‌خواهی. حکومت پهلوی بنا بر غریزه طبقاتیش و چه در انطباق با منافع سرمایه‌داران جهان، دریافته بود که یکی از موثرترین حربه‌ها علیه کمونیسم ارتجاع دینی است.

از این رو دست و دلبازی کاملی نسبت به قشر روحانی و مساجد از خود نشان می‌داد ضمن اینکه در آرزوی تبعیت کامل آنها از خود هم بود. هرچند این دو پدیده هردو بهم چنگ و دندان نشان می‌دادند، پهلوی آنها را ارتجاع سیاه می‌نامید و آنها شاه را نوکر آمریکا (البته از حق نباید گذشت که هردو در این مورد راست می‌گفتند) اما نکته اساسی و مشترکشان در ایرانی‌گریشان بود حکومت پهلوی پرچم ناسیونالیسم میراث پدرش را برافراشته بود که چیزی نبود جز تفکر نژادپرستانه وارداتی از آلمان فاشیست. با ویژگی‌های باستانی و برتری نژاد آریائی و غیره. در حالی که اسلام سیاسی ایرانی می‌خواست، مردم همین محدوده‌ها که

شیعه اثناعشری (اسلام ایرانی) هستند و سرشار از حب آل‌عباس، در اختیار خود داشته باشند. با این نگرش می‌بینیم که شبکه آخوندها بعد از طی پروسه سیاسی شدن، به دو دلیل عمده بر پهلوی فایق آمد اول اینکه چهارصد سال شبکه دینی واقعی آنها بسیار قوی‌تر از ۲۵۰۰ سال تاریخ واهی پهلوی بود و ثانیاً ارتباط تنگاتنگ شبکه آخوندها یعنی شبکه حق امام بگير و معرکه بگيرهای محرم و سفر و رمضان با توده مردم قابل قیاس با ارتباط حکومت پهلوی که از طریق کل اداره‌کنندگان حکومت و نیروهای نظامی و انتظامی تعریف می‌شد، نبود.

د- رشد اسلام سیاسی در دردهه شصت و هفتاد میلادی یعنی دهه چهل و پنجاه شمسی

اگر شبکه خاموش ملایان عمدتاً در دهات بود و در هنگامه قیام، سیاسی شده بود، در شهرها این روند به گونه‌ای دیگر بود، بعد از جنگ دوم جهانی، استقلال هند، پیروزی انقلاب چین، بویژه پیروزی ارتش سرخ بر فاشیسم هیتلری و پدید آمدن کشورهای اروپای شرقی، اعتبار و کشش خاصی نسبت به کمونیسم بوجود آمده بود.

در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی جنبش‌های آزادیبخش، قاره‌های آسیا و آفریقا را در نوردیده بود، پیروزی کوبا به مثابه الگویی در آمریکای جنوبی درخشیده بود، موجی از حماسه‌های انقلابات دمکراتیک از الجزایر تا ویتنام، به شاخص این دوران تبدیل شده بود. پایان رشد اقتصادی (اقتصاد رفاه کینز) بعد از جنگ دوم و رشد اعتراضات دانشجویی و سندیکائی در اروپا و نسیم آزادی‌خواهی در جهان سوم خواب را از چشمان دیکتاتورهای مثل محمد رضا شاه ربوده بود. و تمام این دوران تاریخی بر فضای شهری ایران تاثیر خود را گذاشته بود، از اینرو جوانه‌های انقلابات دمکراتیک و آزادیخواهانه تحت تاثیر فضای چپ جهانی در حال رشد بود، در این دوران نمی‌شد آزادیخواه بود و مدافع سوسیالیسم و کمونیسم نبود.

در ایران بوی مشمئزکننده عظمت‌طلبی و خود بزرگ بینی ناسیونالیسم ایرانی و دروازه‌های تمدن بزرگ که پرچمدار آن حکومت پهلوی بود فضای رسمی سیاسی را پر کرده بود. در کنار این فضا نوعی تفکر بظاهر مردمی اما پوپولیستی به‌ظاهر مقابله با فرهنگ غربی که تحت عنوان غربزدگی معروف شده بود، فضای ذهنی عدالت‌خواه شهری را آلوده بود، جلال آل احمد با نثر زیبایش سنبل آن بود، در تکمیل این فضای ضد سوسیالیستی چیزی بعنوان نو اندیشی دینی به میدان آمد که سنبلش دکتر علی شریعتی بود. او سخنوری توانادر حقنه‌کردن نظرات به‌ظاهر نو ولی در باطن همان شیعه اثناعشری بود. او هم در بیان وهم در قلم توانسته بود بخش جوانان دین‌باور منتقد حکومت را بخود جلب کند.

درواقع این دوطرز تفکر بازگشتی بود به دوران قبل از مشروطه و دوران اسلام سیاسی سید جمال‌الدین افغانی و راه گشائی برای حاکمیت بعدی متحجران اسلامی.

احتیاج به یادآوری نیست که مکررا اشاره بشود اشتراک نظریه پردازان سلطنتی، اندیشه ورزان به اصطلاح ضدغرب و نواندیشان دینی! و مرتجعین حوزه نشین، دشمنی و عداوت با جوانه‌های کمونیسم و سوسیالیسم و دمکراسی بود که علیرغم فشار سنگین حکومت پهلوی در حال جوانه زدن بود.

با این مقدمه میرسیم به سال ۱۳۵۷ و ناتوانی محمد رضا شاه و اجماع قدرتهای صنعتی در فکر جایگزینی این حکومت.

در بیست و هشت مرداد ۱۳۵۷ در امتداد اقدامات آشوبگرانه و بنا به ماهیت نابخرانه اسلام متحجر، سینما رکس آبادان به آتش کشیده شد، کلیه تماشاچیان فیلم گوزنها طبق آمار رسمی ۳۷۷ نفر قربانی شدند، هرچند ۶۱۰ بلیط فروخته شده بوده است! جنایتکارانه تر یا بهتر است گفته شود وقیحانه تر از آن این است که این جنایت را انجام دادند و توانستند آن را به حساب ساواک که برارنده چنین اتهامی هم بود بگذارند. یعنی برای اینان ارزش زندگی انسانها تابعی است از منفعت سیاسی یا مادی این قشر.

اعترافات حسین بروجردی و یا اعترافات خود کبعلی نامی که به جرم ارتکاب جنایت اعدام شد به روشنی خونسردی و بی تفاوتی حکام دینی را در برابر جان انسانها به نمایش میگذارد.

مجموعه شرایطی سبب شد که در نیمه دوم قرن بیستم در بهمن ۱۳۵۷ مطابق با فوریه ۱۹۷۹ هیولای جهل و استبداد و مرگ با پیشینه ای که بدان اشاره شد بر کشور ایران مستولی گردد. اندکی نگذشت که با حمله به کرامت زنان چهره □ کریه اسلام سیاسی بیشتر خود را نشان داد و در روز هشتم مارس فرمان شکستن قلمها صادر شد، و بعد از آن در نوروز ۵۸ هجوم به بخشی از کشور یعنی کردستان که حاکمیت دین را نپذیرفته بود، اتفاق افتاد. متاسفانه در این برهه معلوم شد، کسانی که زمانی خود را سوسیالیست و حتی سکولار و لائیک قلمداد می کردند اکنون چگونه به سادگی در برابر قدرت سرخم می کنند و می خواهند به دیگران هم بباورانند که انشالله گربه است. و گویا حکومت شاگردان شیخ فضل الله و مقلدین علامه مجلسی سعادت می آفرینند. هیچکدام از این اتفاقات، در واقع جنایات تصادفی و گذرا نبودند. این حرکات آغازی بر ادامه جنایتهای سهمگینی بود که سالهای بعد مرتکب شدند. در بیست و هشتم مرداد ۱۳۵۸ حمله به کردستان و قتل عامهای قلاتان و قارنه و اعدامهای بی حساب خلخالی که هر کدامشان به تنهایی جنایت عظیمی است علیه

بشریت روی داد، جنگ صدام و خمینی، که به جنگ ایران و عراق معروف شد، هدیه‌ای بود که خداوند رحمن والرحیم به حاکمان دینی داد. در سایه این نعمت‌الهی نسلی را کاملاً قصابی کردند.

این حکومت هرآن‌کس را که دلش برای دوستی انسانها می‌تپید و دستی بر آتش مبارزه در راه انسانها داشت، به بند کشید و سپس سلاخی کرد. این دوره، قتل‌عام زندانیان دهه شصت نام گرفت. پس از جنگ شیوه دیگری رو نمود، اندکی فضای بعداز جنگ گشوده شد کسانی که هنوز در آن سامان مانده بودند و توان نفس کشیدن را داشتند با قلم و قدم حرکاتی انجام دادند کتابی نوشته شد، نشریه‌ای منتشر شد و گاه‌ها تجمعی صنفی کارگری خودی نمود. اینبار هم عفریت هراس افکن اسلامی در قالب قتل‌های زنجیره‌ای خود را به نمایش گذاشت، از توطئه واژگون کردن اتوبوس نویسندگان و هنرمندان تا کشتن بیش از هفتاد تن از روشنفکرانی چون پوینده و مختاری و حتی کسانی متوهم که باور کرده بودند می‌شود در فضای حکومت اسلامی چیزی نوشت، و روشنگری کرد! ادامه پیدا کرد. یادتان می‌آید فیروزدوانی که توده‌ای بود و به خود باورانده بود که می‌شود افشاگری کرد، با انتشار اولین مطلب افشاگرانه‌اش (کتابچه حقیقت) سر به نیست شد، شاید این اولین بار است که در جمع نامش برده می‌شود. و یا غفار حسینی که در فرانسه بود و اکثر رفقا و دوستان می‌شناختندش، او به خیال اینکه او کاری به کار حکومت ندارد به ایران بازگشت، اما نمی‌خواست باور کند که به جرم اینکه زمانی خود را آزادی‌خواه دانسته‌است پیشاپیش محکوم به مرگ است. در تداوم خصلت تبهکارانه این حکومت چه در تداوم کشتار و سرکوبش در کردستان که هنوز هم ادامه دارد و چه در سرکوب سالهای ۸۸ و نمایش کریه‌ترین چهره حکومتی که در ایران دیده شده، می‌بایست شکی باقی نمی‌ماند و توهمی بر جای نمی‌بود که زندگی انسانی در تحت حاکمیت عبودیت خواه دینی امکان‌پذیر نیست. ولی و اسفا که باز می‌بینیم، کسانی را که نه جوان نورسیده هستند که بگوئیم بی تجربه‌است و نمی‌داند، بلکه سالمندان یا مجربینی که با دیدن این همه، باز در رسای این یا آن شریک در حکومت مدح می‌گویند. از خودم می‌پرسم آیا اینان را نمی‌شود شریک جرم دانست؟ جوابم مثبت است در حقوق جزائی کشورهای دارای قوانین بورژوائی هم وجود دارد کمک نکردن به کسی که جانش در خطر است جرم محسوب می‌شود. یعنی هشدار ندادن به مردم ایران در برابر این حکومت هراس افکن آدمکش جرم است. آن هم جرم جنائی به همان اندازه که نهی از منکر و امر به معروف جرم جنائی است. ما گویا کشتار و قتل و جنگ فیزیکی که این همه در باره‌اش گفتیم را می‌بینیم اما از جنایت هولناکتر تجاوز به روان و مغزشوئی می‌لونها انسان محبوس در مرزهای ایران سخن نمی‌گوئیم. فضای

آموزشی دانش آموزان و دانشجویان آکنده از اراجیف و یاوه‌های هذیان آلود انواع مطهری و متشرعین ریزو درشت است. از نظر من این حربه به مراتب کشنده تر و نابود کننده تر از کشتار فیزیکی است.

ثمره جنگ‌هشت ساله اهدائی خداوند، امتزاج سه عنصر از پارامتر هائی بود که در آغاز به آن اشاره کردم. فرهنگ به اصطلاح ضد غرب زدگی، نواندیشی دینی و افتخارات تاریخی.

از این هر سه بینش ضد عقل، علم و شعور انسانی آلیاژی فراهم شده است که بشدت ناسیونالیست، شرمگینانه دین‌باور و درپنهان سلطنت‌خواه است که در قالب روشنفکران مبلغ نواندیش دینی امثال گنجی و سازگارا و ... بازیگر میدان شده اند و هم چنانکه اشاره کردم در یک خصلت مشترکند، دشمنی با هر آنچه به بینش آزادی‌خواهی، سوسیالیستی یا کمونیستی ربط پیدا می‌کند، صحبت بر مخالف بودن یا نقاد بودن نیست آنها با تکامل دشمنی دارند. و خطر اصلی در همینجاست که این آلیاژ بازهم تداوم این جرثومه نکبت و جهل و کشتار اسلامی کنونی خواهد بود.

حتما در سایتها گوشه‌ای از مصاحبه‌خبرنگار گاردین با جلااد رسمی عربستان سعودی "محمد سعیدالبشی" را دیده اید، که روزانه تا هفت نفرا گردن می‌زنند. در جواب خبرنگار با کمال خونسردی می‌گوید: 'برایم مهم نیست ۲ یا ۴ یا ۱۰ نفر را گردن بزنم، تا زمانی که اراده الهی را جاری می‌کنم مهم نیست چند نفر را گردن می‌زنم و در ادامه می‌گوید در هنگام کار آرامش دارد چون در حال انجام عمل الهی است" و اضافه می‌کند " محکومین به اعدام کاملا آرام هستند آنها مرگ را پذیرفته‌اند و من به آرامی از آنها می‌خواهم که اشهدشان را بخوانند" عمل الهی عرب و عجم نمی‌شناسد انسانهارا باید مسخ کرد که با آرامش کامل مرتکب قتل‌های زنجیره‌ای دیگر شوند، و تداوم کشتار تظاهرکنندگان و قتلعام در کردستان و اعدام در خوزستان و بلوچستان را با کمال خونسردی انجام دهند. وهمه اینها با کمال آرامش و بدون خشونت صورت گیرد تا خدای ناکرده آرامش روضه‌خوانان ضد خشونت بر نیاشوبد. و بر منبر موعظه‌شان از قربانیان بخواهند تنها وظیفه شما تن دادن به خشونت جلااد است و به آرامی اشهدشان را بگویید. سپاس از اینکه صبورانه به صحبت‌هایم گوش فرادادید.

پاریس پانزدهم دسامبر ۲۰۱۲

□

اتحاد و ایجاد آلترناتیو در اپوزیسیون، آرزوی محال یا امکانی عملی؟

پایا راستگونیا



پس در زمینه عدم امکان انگیختن و راهبری به عمل سیاسی از سوی گروه‌های سیاسی خارج از کشور باید منصفانه شرایط جبر آمیز ناظر بر اختناق، سرکوب و انحصار تام در داخل کشور که به گونه ای اپوزیسیون خارج از کشور را به به یک حالت تعلیق و انتزاع سوق داده را مؤثرتر از لیاقت و عدم لیاقت یا عیوب گروه های مختلف در آن دانست. اما همچنان باید گفت که شرط اولیه و بدیهی مطلوب برای یک نیروی سیاسی امکان رهبری، انگیزش و رهبری مردم است.

نوشته ای که ذیلاً از نظر شما می گذرد تأملی است بر سبب شناسی مسأله ای که به مانند بسیاری، از جمله احتمالاً شما خواننده این نوشته، مدت مدیدی دغدغه ذهنی نگارنده این سطور نیز بوده است و آن همانا مسأله امکان یا عدم امکان همگرایی، اتحاد، ائتلاف و یا همسازی (یا نام های دیگری که در این ارتباط مطرح گشته اند) بین نیروها و گروه ها و طیف های گسسته اپوزیسیون ایرانی خارج از کشور یا دست کم بخش های قابل توجه هم راستایی از آن در درجه نخست و در مرحله بعد امکان یا عدم امکان ایجاد یک آلترناتیو در مقابل نظام حاکم و اساساً این پرسش است که چرا تلاش هایی که تا به اکنون در این زمینه به عمل آمده اند نتیجه چندان در پی نداشته اند؟

در حالیکه ایجاد آلترناتیو یا بدیل سیاسی برای فردایی که نظام حاکم بر ایران از قدرت ساقط گردیده و گرفتار فروپاشی گردد به یکی از دلمشغولی های اپوزیسیون خارج از کشور، در طیف های مختلف آن بدل گشته است و علیرغم بحث ها، گمانه زنی ها و تبادل نظرهای بسیار و فعالیت هایی چند در این راستا، متأسفانه هنوز چنانچه بخواهیم ماحصل این دلمشغولی و رایزنی ها را در نظر آوریم دورنمای چندان امیدوار کننده ای چنان که مطلوب گروهها و افرادی که درگیر این مسأله است حاصل نگردیده است. چنانچه اکنون این پرسش به اذهان

متبادر می‌گردد که آیا به راستی این امر امکان‌پذیر است؟

به منظور بررسی مطلوب تر این مسأله به نظر می‌رسد که نخست باید به شرایط سیاسی موجود و به وضعیت، محذورات و مقدورات اپوزیسیون در این شرایط نگاهی بیاندازیم. هرچند که اکثر ما کم و بیش با این وضعیت و شرایط آشنایی داریم ولی استلزام هایی که از این وضعیت ناشی می‌گردند و در ادامه این نوشته بدان پرداخته و سعی در تعمق و غور بیشتر در آن می‌شود می‌تواند به نوبه خود هر چند اندک، مختصات روشنتری از امکانات و ظرفیت ها و موانع پیش روی به دست دهد.

بدیهی است شرایط حاضر در ایران در ارتباط با فعالیت های سیاسی شرایط ویژه ای از جهت محدودیت، دشواری، و وجود موانع عدیده و قهرآمیز بر سر راه اینگونه از فعالیت هاست. حاکمیت اندک تلاشها و اندک صدای مخالف و معارضی را به شدیدترین حالت ممکن، با اعمال نیروی تمام و خشونت بسیار مورد سرکوب قرار می‌دهد. و به خصوص بعد از جریان اتفاقات بعد انتخابات سال ۸۸ این امر حتی شامل آن دسته از نیروهایی نیز که باورمند به گرایشهای تغییر و اصلاح در چهارچوب ساختار حاکم و مخالف تغییر نظام بوده و هستند نیز گشته است.

شرایط بسته و توأم با اختناق و سرکوب داخل کشور محدوده فعالیت های مخالف علنی و آزادانه ناظر بر تغییر و یا براندازی را به خارج از مرزهای ایران و عمدتاً در کشورهای غربی منتقل ساخته است. در این حالت این بخش از نیروهای مخالف خارج از کشور با مقدورات و محذوراتی توأمان و در یک حالت متعارض و حتی متناقضی به سر برده و می‌برند.

از یک سو این نیروها از شرایطی آزاد در زمینه پاره ای از فعالیت ها علیه نظام استبدادی حاکم، در این کشورهای دموکراتیک میزبان برخوردارند. می‌توانند باورهای خویش را بیان دارند و بنگارند، رسانه های خود و در چهارچوب قوانین مدنی این کشورها گروه ها، تشکل ها و احزاب و نیز کنفرانس ها، نشست ها، گردهمایی ها، تظاهرات و اکسیونهای خویش را داشته باشند. این همه امتیازات و امکاناتی است که مخالفان در مرزهای ایران از آن محروم بوده و همین مسأله و مسألهٔ خشونت های مترتب بر اینگونه فعالیت های اعتراضی در داخل کشور آنها را به خروج از کشور سوق داده است.

اما از دیگر سو بودن در خارج از مرزهای ایران و در کشورهای دیگر

در حالیکه مخاطب و منظور آنها در داخل کشور در طیف حاکم و محکوم، نظام حاکم و مردم هستند لاجرم چنانچه تا به اکنون هویداست آنها را گرفتار یک فراغ، جدایی و موقعیتی خاص نسبت به میدان عمل و تأثیر سیاسی که در واقع باید در درون مرزهای ایران بوده باشد نموده و در نتیجه دشواریها، ناکامی ها و شرایطی همراه با گونه ای انفعال را فراروی آنها قرار داده است. مسأله ای که حتی با امکانات برشمرده فوق و نیز تسهیلات و امکانات تکنولوژیک و ارتباطی حال حاضر نیز نتوانسته است آنچنان که پیداست بر آن فائق آید.

با در برابر هم قرار دادن دو جنبه فوق یعنی امتیازات فعالیت در خارج از کشور و سپس محدودیت ها و محذوریت های حاکم بر آن و با توجه به ماحصل این همه می توان نتیجه گرفت که مشخصه این موقعیت همچنان موقعیتی ناگزیری و نه ناظر بر مقدوریت و امکان بوده است.

بدیهی ترین حالت مطلوب رویاروی یک گروه، طیف، و اساساً یک نیروی مؤثر اعتراضی سیاسی و اجتماعی آن است که بتواند بخشهایی از افراد و نیروهای گسترده و پویای جامعه را در راستای خواست خویش بسیج و با خود همراه کرده، راهبری نموده و به فعالیت و عمل وادارد. شرط اولیه این وضعیت مطلوب بدیهی نیز چنانچه از قرائن برمی آید، در درجه نخست در میدان بودن، ارتباط زنده، مستقیم و رو در رو داشتن با مخاطبانی است که درصدد است در راستای خواست و نیت خویش به حرکت در آورد. به خصوص این در میدان بودن باید در نگاه و در احساس مردمی باشد و نگریسته شود که مخاطب این نیروها بوده و از آنها همراهی و عمل مورد انتظار است.

حال اما بدون اینکه خواسته باشیم در این زمینه مقصری بجویم و نامنصفانه بدون نظر داشت محذوریت و جبر شرایط، عیب کار را سراسر متوجه اپوزیسیون خارج از کشور نماییم، این پرسش اساسی فراروی ما قرار می گیرد: نگاه و احساس مردم داخل کشور نسبت به طیف های سیاسی خارج از کشور چیست؟ بدیهی است که در این زمینه طرفداری و جانبداری آماری از این یا آن شخص و گروه و به خصوص باورهای مختلف موجود در اپوزیسیون مطرح نیست، که در این زمینه امکانات آماری و در نتیجه آماری نیز در دست نیست تا بتوان، حتی کمینه، به سؤال مربوط به مشروعیت این یا آن طیف یا باور سیاسی که نزد بخش هایی از اپوزیسیون مطرح است پاسخ گفت.

مسأله اساسی ناظر بر امکان عمل و تحرک سیاسی و در ادامه امکان کسب یا تأثیرگذاری بر قدرت و ساختار سیاسی به رهبری و راهبری دست

کم بخشی از این اپوزیسیون است. شاید بتوان پرسش فوق را با این اظهار نظر که اساساً امکان تحرک و عملی در زمینه سیاسی در داخل کشور و در نتیجه امکان راهبری و رهبری در شرایط موجود موجود نیست (و گرنه اساساً خود اپوزیسیون خارج نشین نمی شد) نابجا دانست. ضمن اینکه من حیث مجموع با توجه به مخاطرات عمل در داخل کشور و به خصوص احساس خارج از گود بودن که مردم داخل کشور تا به حدودی نسبت به افراد و گروه‌های سیاسی خارج از کشور دارند (و این خود واقعیتی است) همچنان انتظار بسیج و رهبری مردم یا بخش‌هایی از مردم داخل کشور و به عمل واداشتن آنها از سوی طیف‌های خارج از کشور با وجود رویه و حال و هوایی که تا به اکنون هم در درون کشور و هم درون اپوزیسیون تداوم داشته است نابجا و خیال‌آمیز به نظر می‌رسد، مگر اینکه ترتیبات و اتفاقاتی غیر از روند تا به حال حاضر چه در ساختار حاکم و چه در میان اپوزیسیون اتخاذ گشته یا روی دهند. چنانچه این عدم امکان تأثیر از برون باید گفت حتی به انحصاری آن بخش از اصلاح‌طلبان سابقاً داخل کشور و در درون نظام حاکم که مجبور به خارج نشینی گشته اند را نیز شامل شده و یا بیش از این خواهد شد.

به عبارت دیگر در واکنش به پرسش فوق می‌توان گفت که اولاً و در درجه نخست باید امکان فعالیت و عملی به لحاظ سیاسی در کشور موجود باشد تا آنگاه بتوان در زمینه امکان و توان اپوزیسیون خارج از کشور در راهبری و به عمل انگیزتن مردم اظهار نظر نمود اما همچنان بدیهی است که دایر[] این امکان عمل باید تا به حدودی گسترده گردد که امکان بازگشت این اپوزیسیون خارج از کشور به داخل و فعالیت در کشور را شامل شود و گرنه امکان عمل سیاسی حداقلی همچنان مسأله و احساس خارج از گود بودن را در رابطه با این اپوزیسیون تحت الشعاع قرار نخواهد داد. چرا که در شرایط ناظر بر این حالت اخیر که در پانزده سال گذشته تا پیش از آخرین انتخابات ریاست جمهوری وجود داشته است بسیاری مردم جدا از آمال و آرزوهای خود (آمال و آرزوهای که بخش‌های مختلف اپوزیسیون سعی نموده خود را حداقل در بیان و گفتار تجسم آن نشان دهد) در زمینه آزادی، دموکراسی و حقوق و عدالت اجتماعی، علیرغم اینکه بسیاری صد البته اصلاح‌طلبان درون ساختار را ترجمان تمام این آرزوها ندانسته است، باز همان احساس و گمان و پندار در میدان بودن و امکان دخالت و تأثیر گذاری آنها بر ساختار قدرت و تغییرات در این گستره که نسبت به آنها داشته است سبب گردید رهیافت و راهبری آنها را پذیرا گردند. آن سرکه نقدی گمان کرده بود که بر حلوای نسبه خارج

نشینان رجحان دارد.

پس در زمینه عدم امکان انگیختن و راهبری به عمل سیاسی از سوی گروه‌های سیاسی خارج از کشور باید منصفانه شرایط جبر آمیز ناظر بر اختناق، سرکوب و انحصار تام در داخل کشور که به گونه ای اپوزیسیون خارج از کشور را به به یک حالت تعلیق و انتزاع سوق داده را مؤثر تر از لیاقت و عدم لیاقت یا عیوب گروه های مختلف در آن دانست. اما همچنان باید گفت که شرط اولیه و بدیهی مطلوب برای یک نیروی سیاسی امکان رهبری، انگیزش و رهبری مردم است. و عدم امکان فوق و نبود این شرط مطلوب اولیه به معنای گرفتار آمدن به همه دشواریها و ناکامی هایی است که از نبودن این وضع ناشی می شود.

سوی کیفیت و جهت باورها، قدرت انگیختن، رهبری و به عمل واداشتن و امکان تأثیر بر قدرت یا کسب آن، به یک نیروی سیاسی احساس مؤثر بودن خواهد بخشید، آن را در موقعیت دیالکتیک پویای سیاسی و اجتماعی قرار داده در بده بستانی مستقیم با جامعه و شرایط و رخدادهای پیش آینده قرار می دهد، آن را رویاروی بازخوردهای ناشی از تأثیر خویش می گذارد، آن را وارد مراحل مدام نو شونده و فراز و فرودهایی می نماید که ضرورت بازنگری، انعطاف، تغییر در استراتژیها و تاکتیکها و در نتیجه همه آنچه لازمه تداوم حیات مؤثر یک نیروی سیاسی و اجتماعی است را پیش می آورد. آن را وادار به پوست اندازی می کند. و بالاخره اینکه آنرا با ضرورت ها و اضطرار هایی روبرو می سازد که صد البته بر نحوه رفتار و عملکرد و چاره جویی های آن تأثیر می گذارد. موقعیتی که اپوزیسیون خارج از کشور از آن محروم بوده است. در زمینه تغییر البته نه آنکه تغییراتی نداشته است. بلکه در این زمینه اگر تغییری نیز بوده، تغییراتی بوده اند ناشی از تغییر اقلیم و حضور اپوزیسیون در کشورهای خارجی و همچنین تغییرات حاصل از مشاهده عواقب دهشتناک حاکمیت استبدادی و ایدئولوژیک بر جامعه ایران و تغییراتی ناشی از دگرگونی ها در اوضاع و احوال بین المللی و جهانی که به نوبه خود ارزشمند و ضروری بوده اند اما این تغییرات سوی تحولات و دگرگونی های ناشی از یک موقعیت مؤثر ناشی از امکان حضور در محدود □ چانه زنی قدرت و رهبری و رقابت است که می توانند به مراتب فراتر و همه جانبه تر از میزان کنونی باشند و به علاوه تغییرات کنونی را از حالت بیشتر مدعیانه و نظری به مرحله آزمون در عرصه رفتار و قدرت تأثیرگذاری عینی در آورد.

در این شرایط در حالیکه تا به اکنون اپوزیسیون خارج از کشور در یک حالت انتظار و تعلیق ناشی از محدودیت و دوری از میدان عمل سیاسی داخل کشور گرفتار بوده است، به خصوص در شرایط حاضر یک وضعیت دوگانه و متعارض را فراروی خویش می یابد. از سویی در این حال امکان عمل سیاسی در زمینه رهبری و انگیختن نیروهای اجتماع و تأثیر بر قدرت یا کسب آن را در شرایط حاضر دارا نیست یعنی از مهمترین کارکرد مطلوب خویش محروم گشته و بازمانده است (البته در اینجا به هیچ وجه موضوع تأثیر فکری و تأثیر در ارتقاء سطح آگاهی مردم یا تأثیر در رساندن صدا و خواست مردم به انظار جهانی و بین المللی که البته تا حدودی در آن کوشا بوده است، منظور نیست) و از سوی دیگر به سبب تحولاتی که وقوع یافته یا در شرف وقوع است و نشانه هایی که از فروپاشی درونی یا امکان اسقاط بیرونی نظام حاکم مشاهده می کند ضرورت تأثیر بیشتر بر اوضاع و نیاز به راهبری و هدایت و بسیج نیروهای اجتماعی را از برای خویش احساس می نماید. و در این حالت است که دو سؤال^۱ بیش از پیش رخ نمایی می کند، مسأله پراکندگی تشتت و گسستی که نیروها و طیف های مختلف اپوزیسیون بدان گرفتار بوده است و باز به همین دلیل مسأله ضرورت همگرایی، اتحاد و نیز در تداوم آن ایجاد آلترناتیو یا آنچه با عبارات و اصطلاحاتی دیگر که در این زمینه شیوع یافته است که همه ناظر بر نیاز به ایجاد یک میدان یا جبهه گسترده تر، مصمم تر، توانمند تر در شکل و شمایلی است که بتواند در ضمن و بعد از فروپاشی و اسقاط نظام در جهت خواسته های معوق اپوزیسیون و ممانعت از خطرات ناشی از خلاء قدرت و فقدان بدیل گام برداشته و درهیأت آلترناتیوی مسلم در مقابل ساختار فعلی حاکم قد علم نماید.

البته همچنان محتمل است در صورتی که رگه هایی عینی تری از فروپاشی یا براندازی نظام سیاسی حاکم، آن هم در کوتاه مدت و به طور قریب الوقوع و تردیدناپذیر مشهود گردد بتواند مقادیری در انگیزه و ضرورت بخشی در جهت ائتلاف و همگرایی مؤثر افتد. اما پیش از آن همچنان باید مسأله ای را مدنظر قرار داد که مبتلابه وضعیت حاکم بر اپوزیسیون بوده، است و شاید خواهد بود. مسأله ای که با این پرسش ضرورت آن بیشتر آشکار می شود. چرا تا به اکنون اپوزیسیون نتوانسته است ائتلاف، اتحاد یا جبهه همگرا و بالنسبه گسترده ای را در میان خویش به وجود آورده و شاهد باشد؟

در یک صورت بندی می توان از دو عبارت متقابل «شرایط حاکی از ضرورت عمل و اقدام و پراگماتیسم سیاسی» و «شرایط ناظر بر

آرمانگرایی و ایدئال پردازی» برای نشان دادن دو وضعیت به همین ترتیب متقابل در راستای تشریح بیشتر وضع استفاده نمود.

در واقع باید تأکید نمود که بخشی از عدم اقبال و توفیق اپوزیسیون در زمینه همگرایی و ائتلاف و اقداماتی که در همین راستا صورت گرفته اند، به همان محرومیت و محدودیت مورد اشاره یعنی عدم امکان عمل مستقیم مؤثر سیاسی در زمینه تحرک بخشی به نیروهای گسترده اجتماعی و چانه زنی و امکان حصول قدرت باز می‌گردد، از آن روی که میدان عمل سیاسی لاجرم میدان اضطرار و ضرورت‌هایی به همین منظور و در همین راستا نیز است. در حالت و شرایطی که یک نیروی سیاسی در کارزار عملی و رودرو و به ویژه رقابت آمیز در جهت نیل به خواسته‌های خویش است بدیهی است این ستیز و رقابت و به عبارتی زورآزمایی با رقیب یا رقبا ضرورت عینی، عملی، ناگزیر و انکار ناپذیری را در زمینه فراهم آوردن شرایط و امکانات توانمندی بیشتر و ممانعت از واگذاری میدان به حریف و در نتیجه ضرورت گاه به گاه ائتلاف و همگرایی‌های انکار ناپذیری را در فراروی نیروها قرار می‌دهد.

در شرایط پراگماتیستی لازم و ناظر بر انعطاف ناگزیر در کارزار و رقابت تنگاتنگ، ائتلاف‌ها به همان اندازه که ناشی از همفکری و وحدت عقیدتی و ایدئولوژیک می‌توانند بوده باشند به همان اندازه و بعضاً بیش از آن ناشی از ضرورت‌های بیرونی تحمیل شده و ناشی از فضا و میدان رقابت و ستیزه هستند. در این حالت امکان و میدان ایدئال پردازی و تأسی تام از آرمانها و اصول، محدود و لزوم عمل و پراگماتیسم سیاسی و اساساً نگاه سیاسی و نه ایده آلی و صرفاً کمال جویانه داشتن به امور بیشتر احساس گردیده و خود را بر نیروها تحمیل می‌کند. گاهی می‌شنویم که فلان فرد، گروه یا حزب سیاسی اذعان می‌کند که در راستای فلان هدف حاضر است با شیطان نیز ائتلاف کند. ورای قبح و اکراهی که ممکن است چنین گفته‌ای به همراه داشته باشد، در عین حال این اذعان، واقعیتی را که همانا واقعیت ستیزه، مبارزه و رقابت توانفرسا و ضرورت‌های ناگزیر این رقابت و ستیزه در عرصه عمل و کارزار سیاسی است، خاطر نشان می‌سازد.

در این زمینه به اندازه کافی نمونه‌های تاریخی داخلی، خارجی و بین‌المللی وجود داشته است. کافی به همگرایی نیروها، احزاب و جریان‌های مختلف در آستانه و هنگامه انقلاب سال ۵۷ توجه شود در آن مقطع همه این نیروها اعم از ملی و مارکسیست و مذهبی و... همه در یک راستا و در یک ائتلاف مصرح یا غیر مصرح قرار گرفتند. صرفنظر از عواقب و پیامدهای ناگواری که آن همگرایی به دنبال داشت، اما نمی‌

توان ضرورت و اجبار و اضطرار شرایط را در آن مقطع تاریخی بسیار حساس در ایجاب و ایجاد آن همگرایی از نظر دور داشت. در سطح بین المللی به همین ترتیب این اضطرار و خطری مشترک بود که در طول جنگ جهانی دوم اتحاد جماهیر شوروی کمونیست را در کنار دولت های سرمایه داری غربی و در اتفاق با آنها قرار داد، یعنی دو گفتمان عقیدتی و دو حیطة قدرت با رهیافت های متضاد را علیه توسعه طلبی و جهانگشایی فاشیسم متحد ساخت. نمونه های ملایم و غیر انقلابی و کمتر ناظر بر مخاصمه در مورد ائتلاف و اتحادها را در میان احزاب و نیروهای سیاسی در نظامها و دولت های مختلف می توان در آستانه انتخابات یا کسب کرسی های پارلمان ها به وفور یافت.

اکنون باید توجه داشت، هنگامی که شرایط حاضر در میان نیروهای اپوزیسیون خارج از کشور شرایط ناشی از کارزار و عمل مستقیم و رقابت تنازع آمیز قدرت نیست و این بخش حتی از به محک آزمون زدن توانمندی خویش در عرصه سیاسی محروم بوده است، لاجرم و صد البته ضرورت هایی از آن دست که در زمینه ائتلاف و همگرایی بدان اشاره شد نیز با آن استلزام ها و ضرورت های ناشی از آن برای اپوزیسیون و گروه ها و طیف های مختلف آن نمی توانسته است مطرح باشد.

اگر بپرسیم این اپوزیسیون خارج از کشور در شرایط تعلیق و انتظاری که در آن به سر برده و در انتزاعی که از قدرت سیاسی و از ستیز و رقابت های عینی و عملی قدرت و زورآزمایی سیاسی نیروها بدان مبتلا بوده است چه کرده است؟ می توان پاسخ داد اپوزیسیون بیش از سه دهه علیه وضع موجود و نظام حاکم بر ایران فریاد زده است، نوشته است، افشاگری کرده است، از رسانه های خویش در راستای آگاهی بخشی به مردم و تأثیر بر رأی و نظر آنها استفاده کرده است، در خارج از کشور تظاهرات و راهپیمایی به راه انداخته است، گردهمایی و نشست برپا کرده است بعضاً سعی در فشار بر قدرتهای غربی و نهادهای بین المللی در زمینه مسائل مربوط به ایران به ویژه مسائل حقوق بشری و ... نموده است. و از جمله بعضاً در مورد موضوعی چون همگرایی و اتحاد تلاشهایی صورت داده است. اینها و مواردی دیگر البته همان کارهایی بوده است که می توانسته است انجام دهد. شاید در شکل و صورت های دیگر کارایی و تواناییهایی احتمالاً بیش از این می توانسته است داشته باشد. اما این همه، با همه اهمیت و ارج و قدر آن، چیزی نبوده است که یک نیروی سیاسی به نحو نخستین و اولیه باید از آن برخوردار باشد؛ یعنی مشارکت در فضای سیاسی و ساخت قدرت و تأثیر بر جنبشهای مردمی.

اما اپوزیسیون در این وضعیت انتظار و تعلیق به طور طبیعی دلمشغولی خویش را علاوه بر نظام حاکم در ایران متوجه امر دیگری نیز نموده است. به درونیات و محتوای خویش پرداخته است. بدین معنی که هر بخش و گروهی در گستره آن، طی برخوردها و اصطکاک‌های مداوم اسباب رقابت و ستیزه با بخشها و گروه‌ها و نحله‌های دیگر را گسترده است، لیکن بدون اینکه موضوع اصیل رقابت یعنی «امکان کسب و بهره بردن از قدرت سیاسی» دور نمایی از تحقق برای هیچ یک از این طیفها و گروهها به دست داده باشد. در این زمینه لاجرم هریک فرضهایی را برای خود واجب دانسته بعضاً هم گرفتار توهمات گشته و در نتیجه گاه و بیگاه هم و غم خود را متوجه برانداز کردن و عیبجویی و رسوا نمودن رقیب و از میدان به در کردن رقبای حاضر خویش از کارزار رقابت قدرت در فردای بعد از براندازی نظام حاکم نموده است، همچنان ناکامی‌های محتملاً ناشی از وضعیت ناگزیر خویش را به گردن دیگری انداخته و پیشینه، گذشته و پرونده سوابق و حال یکدیگر را پیش روی هم گشوده و هزار و یک عیب داشته و نداشته را بر هم برشمرده اند. گاه برخی (البته بدون اینکه بخواهیم در این زمینه سایر انگیزه‌های آشکار و پنهان آنها را کتمان کنیم) همچنین تحت تأثیر این رکود، تصلب و ایستایی و کشمکش‌های واگرایانه و بی سرانجام و در نتیجه سرخوردگی‌هایی که در اوضاع احساس و ملاحظه نموده است سرانجام به جریانها و گروه‌های داخل نظام و داخل کشور تمسک جسته است. این در حالی است که همچنان هر طیف و گروه و تشکیلی خویشتن را تجسم آرمانهای مردم ایران و خود را شایسته میداننداری در تحقق این آمال و آرمانها دانسته و در نگارش و تأکید بر تعهد خویش به موازین دموکراتیک و حقوق بشر و... در بیانه‌ها، اعلامیه‌ها و منشورهای خویش گوی سبقت را از یکدیگر ربوده اند. به ویژه و از همه قابل توجه تر و مهمتر آنکه اندک بهانه‌ای لازم و کافی بوده است که این یک را از آن گروه و این بخش را از آن بخش جدا و منشعب سازد و هریک را به آفرینش یک گروه و تشکیلی گویا بی بدیل دیگر ترقیب سازد.

رویه‌مرفته تا بدین حال و تا به اکنون آنچه هویدا و بارز و مشخصه بارز و کمتر قابل انکار اپوزیسیون خارج از کشور بوده است این دستاورد است که انگیزه و ضریب انفکاک و انشقاق در میان اپوزیسیون به مراتب بیش از اتحاد، ائتلاف یا همگرایی بوده است. چنانچه گاه به نیت و انگیزه اتحاد و همگرایی و با چنین نامهایی باز تشکیلی و گروهی بر گروه‌ها و تشکیلهای پیشین دیگر اضافه گشته و میدان رقابت جدیدی را می‌گشاید. در این حالت است که حتی کلماتی چون

اتحاد و همگرایی، همبستگی و... نیز لوث گردیده اند و حتی در عینیت و مصداقی که از آنها باز می نمایانند در تناقض با معنای اصلی قرار می گیرند.

آنگاه در اینگونه از رقابتها و به ویژه مواضع خود ساز و پرداز و اراده مندانه (این واژها در اشاره به وضعیتی به کار رفته اند که اقدامات و رفتارها، بیش از آنکه در نتیجه فشار و اضطرار صورت پذیرند از سر انتخاب های ایدئال جویانه و کمالگرایانه از دید فاعلان آنها باشند) و در این شرایط منتزع از رقابت بی واسطه و نامعوق برای قدرت سیاسی است که هر فرد و گروهی وارسته، آزاد و ارده مند تا آنجا که ممکن است بر باور، اعتقاد و رهیافت خویش پای می فشرد و با جزمیت و وسواس در آن مسیر گام برمی دارد و پرهیزگاران خود را از لوث مصاحبت و معاشرت با رقبا و افراد و گروه های متلوث دیگر از دیدگاه خویش بر حذر می دارد. آرمانگرایی، ایدئال پردازی و گاه داعیه اخلاقیات به اوج می رسد. هر فرد و گروهی مرید و مراد خویش می گردد. آنچه هست اینکه هیچ ضرورت فوری، عینی و آشکاری در میان نیست که این پرهیزگاران رقیب را به مصلحت جویی، ارجحیت بخشی و اولویت بندی امور واداشته و بر ضرورت ائتلاف و همگرایی آنها تأکید کند.

ائتلاف ها و اتحادها علی الاغلب در شرایط اضطرار و خطر و آن هم اکثراً از نوع ملموس و مشهود آن شکل می یابند، هنگامی که تهدید رقیب و یا شرایط، محیط و موقعیت حال و آینده، گروه ها و افراد جداگانه ای را متوجه عدم توانمندی خویش در کنترل اوضاع در حالت انفکاک و انفراد گرداند. و تداوم این ائتلاف و همگرایی ها به تداوم و اشتراکی که در درجه و میزان احساس خطر و ضرورت، نزد اعضای مختلف این اتحاد ها و ائتلاف ها وجود دارد بستگی پیدا می کند. آیا در میان گروه ها و احزاب و تشکل های متعدد و مختلف اپوزیسیون ایرانی خارج از کشور و به شکل موجه تر کمینه بین طیف های هم باور و راستا و هم هدف تر در این اپوزیسیون احساس و درک مشترکی نسبت به تهدیدات و خطراتی که احتمالاً هستی و حیات آتی یا اهداف و آرزوهای آنها را تهدید می کند وجود دارد؟ آیا اشتراکی در درجه دریافت نسبت به این خطرات ملموس و مشهود وجود دارد؟ (البته در یک بررسی کلی می توان انگیزه انتفاع و بهره مندی از یک موقعیت را نیز در نیل به همگرایی و اتحاد مؤثر دانست ولی از آنجا که این انگیزه با وجود رقیب و یا شرایط تهدید آمیز، به ویژه در عرصه سیاسی که در اینجا منظور است، در تلازم با همان احساس خطر و

اضطرار قرار می‌گیرد، بنابراین ذیل همان مقوله قابل‌نگرش است)

بحث ما در این نوشته البته بر سر داوری ارزشی نسبت ائتلاف‌ها، نتیجه‌ای که از این ائتلاف‌ها و اتحادها ممکن است پیش‌آیند و نیز طبیعتاً توجیه ائتلاف به هر قیمت و احیاناً زیر پا گذاشتن اصول و ارزش‌ها (که از قرار معلوم هریک از گروه‌های اپوزیسیون خالص‌ترین و موجه‌ترین آنها را در انحصار بی‌چون و چرای خویش می‌دانند) در تن دادن به ائتلاف و اتحاد نیست. بلکه هدف صرفاً بررسی نظری و صوری شرایط عینی و ضرور ناشی از موقعیت و وضعیت سیاسی به خصوص در رابطه با قدرت و مبارزه، رقابت و ستیز بر سر آن و تعلیق یا امکان حصول در رابطه با آن است که ائتلاف‌ها و اتحاد‌ها را ممکن یا ناممکن می‌سازد. همه آن شروطی که به نظر نمی‌رسد وضع‌ایجابی آن در ارتباط با همگرایی، نزد اپوزیسیون خارج از کشور اگر نگوییم به نحو لازم، ولی مسلماً به نحو کافی وجود داشته باشد. یا دست‌کم نزد اعضای مختلف آن به درجه و نسبت مشترک وجود نداشته است.

شرایط تعلیق و انتزاع باعث‌گردیده است که هریک از بخش و گروه‌های اپوزیسیون، درک و احساس توأم با مقادیر معتنا بهی‌حدس و گمان خویش را نسب به آینده سیاسی اجتماعی ایران داشته باشند، گروهی در رؤیای کامیابی‌ها و گروهی در کابوس تهدید و خطرات، حتی اگر بخش‌هایی در احساس و اضطراب خطرات و تهدیدات مشترک باشند، ولی در درجه و میزان و نیز در وجوه مختلف این خطرات نه. و در غالب اوقات این هم‌آستانه بودن در میزان و نوع این تهدید و خطرات در انطباق لازم قرار نگرفته‌اند. ضمن اینکه احساس اضطرار و ضرورت، هنوز در نزد همه به یکسان، مرحله‌ها دور از آن وضعیت تنازع‌آمیز ملموس و رو در روی ضرورت‌ساز مبارزه و رقابت قدرت که چندباره در این نوشته مورد تأکید قرار گرفت بوده است.

اما مخلص آنچه تاکنون گفته شد: اینکه اتحادها، همگرایی‌ها یا ائتلاف‌ها علاوه بر و بیش اشتراکات در زمینه عقیدتی و مبانی و مواضع فکری که همواره بر آنها اصرار شده و به اندازه کافی در مورد آن بحث صورت گرفته است تابع وضعیت اضطرار و احساس خطر و اضطراب مشترکِ ملموس و عینی هستند، یعنی در اتحاد و ائتلاف به همان میزان که هم‌همفکری و باورها و مرام‌های هم‌راستا و به یک عنوان عناصر درونی و محتوایی نقش دارند، به همان اندازه و بسا بعضاً بیشتر اضطرار و ایجاب بیرونی ناشی از وضعیت و محیط رقابت و مبارزه نقش ایفا می‌کنند که گاه حالت تنازع برای بقا می‌یابند. اینکه اتحادها و ائتلاف‌های سیاسی در محیط و میدان رقابت قدرت و

در بطن جامعه ای درگیر در این رقابت ها وضع ضروری و ناگزیر می یابند و کمتر و شاید نه در شرایط انتزاع نسبت به قدرت و تعلیق امکان دست یابی به آن. اینکه اپوزیسیون خارج از کشور در حالتی از انتظار، تعلیق و انتزاع نسبت به قدرت سیاسی به سر می برد. و اینکه در نتیجه این تعلیق و انتزاع لاجرم از ضرورت های میدان رقابت سیاسی و مبارزاتی قدرت و ناگزیر بسیاری از ضروریات و محذوریت های آن به دور بوده است از جمله شرایطی که در یک کشاکش و تنازع سیاسی سر باز زدن از اتحاد و ائتلاف را به واگذاشتن حیات سیاسی بدل می سازد. و اینکه گروه های مختلف اپوزیسیون در این وضعیت انتزاع و تعلیق نه بر مبنای ضرورت و ایجاب سیاسی بلکه در یک وارستگی و فرا افکندگی بر مبنای انتخاب ها و گزینش های ایده نالیستی و آرمانگرایانه نسبت به یکدیگر و نسبت به امر اتحاد یا همگرایی واکنش نشان می دهد و در اینحال است که گرایش به خط و نشان کشیدن و مرزبندی های آرمانی و لذا پراکنش و واگرایی بر انگیزه های همگرایی پیشی می گیرد و اگر سخنی و تمایلی و احساس نیازی نسبت به لزوم اتحاد و همگرایی نزد کسانی مطرح می شود هر آینه تحت الشعاع و مغلوب گرایشهای مبتنی بر مرز بندی ایدئالیستی حتی نزد خود کسانی می گردد که خواستار همگرایی و اتحاد هستند. و این وضعیت است که ایجاد و بنیادگذاری یک آلترناتیو که متناظر با اتحاد و همگرایی نگریسته می شود را به افسانه و آرزویی تا کنون دست نیافتنی بدل ساخته است.

اگر ایجاد آلترناتیو در گرو اتحاد و همگرایی دست کم بخش های قابل توجه و معتبری از اپوزیسیون دانسته شود. پس چنانچه همگرایی و اتحادی مقدور و ممکن نگردد به طریق اولی ایجاد آلترناتیوی نیز متصور نخواهد بود (مگر اینکه گروهی و نحله ای و محفلی را یارای آن باشد که آلترناتیو بر ساخته اش را به طریقی و معجزه ای یا به پشتوانه ای به دیگران بقبولاند یا تحمیل نماید) و از آنجا که مسأله اتحاد به شرایط و وضعیت ایجابگر و ضرورت ساز و در زمینه سیاسی به شرایط تنازع و رقابت قدرت سیاسی آن هم در بطن و متن جامعه سیاسی منظور قدرت باز بسته است، پس با نبود چنین شرایطی نزد اپوزیسیون خارج از کشور و در این حال تعلیق نسبت به قدرت «آیا و چگونه ایجاد آلترناتیو میسر خواهد بود؟»

اینجاست که به نظر می رسد می باید پیش از بحث و جدل بر سر آلترناتیو و بدیل سیاسی حکومت و طبعاً اتحاد و ائتلاف مولد آن، نخست در مورد امکان ایجاد و یا حصول یک جایگزین و آلترناتیو برای

شروط و اسباب و لوازم این اتحاد و یعنی جایگزینی برای شرایط اضطرار و ضرورت و فوریت بخش ناشی از مبارزه و رقابت رودرو و نامعوق قدرت، که فقط می تواند به نحو مؤثر آن در درون جامعه ایران و درحالت امکان این رقابت و کسب قدرت وجود داشته باشد، سنجش و بررسی و گمانه زنی به عمل آورد. آیا این جایگزین به نحوی که ضرورت همگرایی و اتحاد و فراتر از آن امکان ایجاد بدیل سیاسی را ممکن سازد قابل حصول و یا ایجاد است؟ آیا برای اپوزیسیون ممکن است همچنان در انتزاع و تعلیق به سر برد و در همان حال در همگرایی و ایجاد آلترناتیو نیز توفیق یابد؟ به نظر نمی رسد پاسخ راهگشا برای این سؤالات سهل الحصول باشند، چنانچه موقعیت و ناکامی های تا به اکنون اپوزیسیون و طیف های مختلف آن در ایجاد همگرایی و ائتلاف و آلترناتیو خود مؤید این دشواری بوده است.

کسانی که از سر حسن نیت، دلسوزی و آرزو و آرمان مدام از عدم وجود همگرایی و عدم ایجاد آلترناتیو شکایت داشته و گله مند بوده و گاه و بیگاه این یا آن گروه را نکوهش می کنند، به راستی و منصفانه نباید این دشواری ها را با دیدی آسان نگر و سهل انگارانه از نظر دور دارند. دست کم بخش قابل توجهی از دشواری ها و ناکامی هایی که وجود داشته است بیش از آنکه از مسائل و مشکلات درونمایه ای و محتوایی (که صد البته به درجات گوناگون وجود داشته و همچنان دارد) در رابطه با نوع رهیافت و گونه تفکر این یا آن گروه، حزب، تشکل و مرام سیاسی ناشی گردد، به وضعیت و موقعیت خاص اپوزیسیون خارج به ویژه نسبت به قدرت سیاسی در جامعه مبدأ باز می گردد.

شاید یک ایده ابتدایی بتواند این باشد که پیش از اینکه از طرف گروهی یا بخشی دغدغه دعوت دیگران و فراخوانی به اتحاد و امضا توافقنامه و نشست جمعی و تجمیع فله ای عناصر ناهمگون و... وجود داشته باشد. در تمهیدات و رایزنی هایی گسترده با رهیافتی مبتنی بر پژوهش و تحقیق و تبادل نظرات، ابتدا الگوها و طرحهایی در مورد قالب و ساختار بنیاد و کانونی که باید هنگام همگرایی و اتحاد شکل گیرد، ترتیبات، تنظیمات و روابطی که می تواند بین گروه ها، احزاب و... برقرار گردد، تلاشها و گفتگوها و نشست ها و فراخوان هایی صورت گیرند. الگوهایی که بتوانند متناظر با وضعیت و ماهیت فعلی اپوزیسیون و بخشهای متنوع و مختلف آن باشند، تجارب را مدنظر قرار داده، رویه های ناکارآمد آزموده را کنار زده، و به نحوی بتوانند به آن نقطه حیاتی همپوشانی تکرر و حدت در این عرصه گسترده دست یابند.

از اینروست که شاید و به نظر می‌رسد در یک دیدگاه هنوز امیدوارانه و مصمم به اوضاع و همچنین مسائلی چون امکان همگرایی و بدیل‌سازی، چاره‌جویی و اقدام در رفع موانع، به وجوه دیگرگونه و در همان حال سطوح فراتری از رویکردهای سنتی و رویه‌های تاکنون مرسوم نیازمند است. بنابراین اینکه جماعتی با نشست‌های علنی و آشکار جمع‌های محفی بیافرینند و بخشی دیگر بیانیه و منشور صادرکنند، و طیفی نیز وعده تشکیل شورا، کنگره و ... بدهند حتی بدون داشتن ایده‌جمعی از ساختار و ترتیبات در آنچه می‌خواهند بنیاد نهند و این هر دو در پی امضاء و تأیید و پیوستن موافقان و دوستان و گاه حتی مخالفان بدان باشند و به دنبال حرکت‌های توده‌ای و تجمیع فله‌ای سائرین باشند و بخشی دیگر در خود فرو رفته و با تبختر از اساس گروه و سازمان خویش را بدیل بی‌بدیل نظام آیند دانسته و از هم اکنون رهبر و رئیس جمهور موقت و غیر موقت انتخاب کنند و برای دیگران محلی از اعراب قائل نباشند نمی‌تواند رویکرد راهگشا و مناسب و میسوری برای این مشکل و دشواری بوده باشد. چنانچه تاکنون نبوده است.

بدون نظر داشت پاسخ یا پاسخ‌های دشوار محتمل و ممکن همچنان نا پیدا و نا مکشوف در رابطه با به مسأله همگرایی و بدیل‌سازی و تا هنگام نیل به این پاسخ‌ها آن هم برای شرایط و فضایی که تا به اکنون وجود داشته است می‌توان از هم اکنون یک امکان قابل تصور و شاید در آینده قابل تحقق را آن هم در فضا و شرایطی به کلی متفاوت در نظر آورد و آن امکان، مشهود و ملموس شدن طلوع انکار و تردید ناپذیر فروپاشی یا براندازی کوتاه مدت نظام حاکم است. در اینصورت فاکتور ضرورت و اضطراری که به کرات از آن سخن رفت وارد عمل گشته و امکان همگرایی‌ها ممکن‌تر از همیشه خواهد گردید. در آن حال نیز امکان به زودی دست‌یابنده خروج از حالت تعلیق و انتظار برای اپوزیسیون خارج از کشور و سرانجام خروج از آن، معادلات و مناسبات خاص خود را در پی خواهد داشت. اما اگر اقتضائات آن مرحله را باید ناگزیر به همان مرحله واگذار نمود آیا تا آن زمان باز باید به انتظار نشست و یا تلاش‌های بی‌سرانجام تا به حال حاضر را ادامه داد؟ یا اینکه چاره‌جویی‌های دیگری را در سطوحی دیگر و ایده و طرح‌های نوبنیادتری را از گونه‌ای دیگر مورد کاوش و آزمون قرار داد؟ به علاوه هم اکنون در اپوزیسیون شاهد شکاف‌های به نظر به هم نیامدنی بین پادشاهی طلب و جمهوری خواه و میان برانداز و اصلاح طلب هستیم، که با توجه به رهیافت‌های مورد اصرار هر کدام فراگیری هر همگرایی و اتحاد به واسطه آنها در تنگنا قرار می‌گیرد و امید

برگشتن از چنین شکاف هایی به ویژه با توجه وضعیتی که در مورد اپوزیسیون به آن اشاره شد بسا دشوار و دور از انتظار می نماید.

امّا همچنان باور نگارنده این مطلب بر آن است که بسیاری از اختلافات، جدایی ها و دوری گزینی ها در میان گروه ها و طیف های متنوع و مختلف اپوزیسیون، به رغم مداومت، پافشاری و اصراری که بر آنها صورت گرفته و به نظر همیشگی می آیند، می توانند در وضعیتی دیگر که حاکی از ضرورت های اضطراری و مخاطرات انکارناپذیر در سوق یافتن به یک دگرگونی بنیادی در ساختار قدرت در ایران است، در بخش های قابل توجهی از این اپوزیسیون اگر نه طبعاً در همه آن از معنا و مفهوم سماجت آمیز کنونی تهی گردیده و به کنار نهاده شوند و تصویر بسیار متفاوت تری از وضع فعلی یابند.